

بررسی سند سیاسی کنگره دوازدهم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

آنچه در زیر می خوانید برگرفته از میز گردی تلویزیونی است که در گفتگونی توسط تلویزیون برابری با رفقا حمیلا نیسکیلی، محمد رضا شالگونی و حسن حسام بعمل آمده است
بقیه در صفحه 6

گزارشی مستند و تکان دهنده از زوایای پنهان طرح ارتقا امنیت اجتماعی در ایران

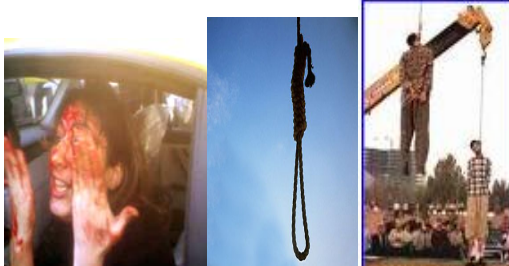
*فجایع رخ داده در طی عملیات ارتقا امنیت اجتماعی جزو استثناهای
ترین و ضد انسانی ترین موارد نقض حقوق بشر در ایران در طی
چند ساله اخیر بوده است...



بقیه در صفحه 9

فعلان حقوق بشر در ایران

ادعاهای احمدی نژاد در زمینه حقوق ملی و حقوق زنان



*در حالی که رژیم حدود 700 جوان بلوچ را در زندان زیر تیغ اعدام نگاه داشته و صدها نفر در آذربایجان به طرز وحشیانه ای بازداشت و شکنجه شده اند، احمدی نژاد به خبرگزاری روسی اینترتاس گفته است: طبق قوانین، اقوام گوناگون در ایران از حقوق یکسان برخوردارند و حتی حقوق اقلیتها نسبت به بقیه اقوام بیشتر است." و در حالی که بیش از 40 هزار زن و دختر ایرانی در جریان طرح مبارزه با بدحجابی در سراسر کشور بازداشت شده اند، احمدی نژاد گفته است: "زنان (ایران)... حجاب را به صورت اختیاری، انتخاب کرده اند. از سایت روشنگری
بقیه در صفحه 13

فرار دیکتاتور از دانشگاه تهران، در چهار پرده!

تقی روزبه

آیا رئیس جمهور خود شیفته دستگاه ولایت باز هم در آینده هوس ورود به دانشگاه را درخواهد پروراند؟ آیا انجمن اسلامی دانشگاه تهران و پزشکی و... هم چنان جرئت خواهند کرد نقش ستون پنجم خود را نماینده دانشجویان این دانشگاه به نمایندند؟ آیا جنبش دانشجویی هم چنان تابلوی ورود ممنوع سرگردگان تبه کاراستبدادحاکم به دانشگاه را برسر در دانشگاه ها برافراشته نگه خواهد داشت؟

بقیه در صفحه 2

زمان سکوت نیست، فردا خیلی دیر است!

کارگران شرکت نیشکر هفت تپه شهرستان شوش فریاد برمی دارند:

کارگریم، کارگر؛ گرسنه ایم، گرسنه!

امیرجوهری لنگرودی



کمترا کسی ایست که خود را در گیر اخبار اجتماعی - سیاسی و جنبش کارگری ایران بشناسد و این شعار را نشنیده باشد. با این همه اعتراض و تحصن کارگران ادامه دارد، چرا؟

بقیه در صفحه 3

* دیدگاه *

نگاهی به شرایط ایران، منطقه خاورمیانه و کشور های همسایه مرجان افتخاری

بقیه در صفحه 15

فرار دیکتاتور از دانشگاه تهران، در چهار پرده!

تقی روزبه

پرده اول:

احمدی نژاد تصمیم گرفته بود که در تکمیل شوی دانشگاه کلمبیا و برای اثبات درستی ادعاهای خود ولو بصورت کاملاً فرمایشی، شونی به مناسبت آغاز سال تحصیلی جدید در دانشگاه های ایران برگزار کند. او با شناختی که از فضای دانشجویی، بویژه با رویداد بیادماندی سال گذشته در دانشگاه امیرکبیر داشت، می دانست که برگزاری چنین شونی البته بدون در دسر نخواهد بود و بنابراین مجموعه ای از اقدامات لازم و سرکوب گرانه برای تحمیل سکوت گورستان برفضای دانشگاه در دستور کار دولت قرار گرفت. اوحتا ناچار شد برای کسب احساس اطمینان از عدم تکرار حوادث مشابه سال گذشته، برنامه حضور خود را یک هفته به عقب بیاورد. تمامی ذهن و فکر دستگاه حاکمه برای انجام موفقیت آمیز این برنامه برای جازدن آن از بوقهای تبلیغی خود، یکبار گرفته شد. محل سخنرانی در تالاری نسبتاً کوچک واقع در دانشگاه تهران، بدلیل تسلط طیف سنتی و واپس گرای طیف تحکیم وحدت بر بعضی از انجمن های اسلامی این دانشگاه، مناسب تشخیص داده شد. طرح شوی دانشجویی بر این پایه استوار بود که تالار کوچکی را با دعوت نامه های خصوصی از مقامات نظام و شمار معدودی از دانشجویان سرپرمان خود برگزید. ترتیب کار چنان بود که حتا یک نفر مخالف هم در سالن حضور نداشته باشد (گو اینکه به مصداق زمین هیچ وقت از حجت خالی نمی ماند از قضا کسبی از میان برگزیده شدگان برخاسته و به طرح انتقادی پرداخت که به احمدی نژاد و مشاوران وی خوش نیامد و بخاطر گستاخی اش بخارج سالن هدایت شد!). درگام بعدی و برای محکم کاری بیشتر، وظیفه دانشجویان بسیجی را بیرون از سالن، ایجاد یک حلقه حفاظتی در مقابل سالن سخنرانی برای ممانعت از نزدیک شدن احتمالی دانشجویان مخالف قرار داده بودند. حلقه حفاظت بعدی را نیروهای حراست و انتظامات دانشگاه که با پیوستن نیرو های تازه ای از سایر دانشگاه ها تقویت شده بود، تشکیل می داد. خوان بعدی را محاصره دانشگاه تهران و خیابان های اطرافش توسط نیروهای انتظامی و امنیتی ... بوجود می آورد. آنها درب های ورودی و خروجی دانشگاه را از صبح زود روز دوشنبه تحت کنترل شدید گرفته و آماده بودند که هر لحظه که نیاز بود داخل دانشگاه هجوم برند و یا به سوی دانشجویان معترض گاراشک اور- از جمله گارافل- شلیک کنند و به هر صورت به ضرب و شتم آنان بپردازند.

برای جلوگیری از تجمع گسترده دانشجویان، تنها به دانشجویان دانشگاه تهران اجازه ورود داده می شد، آنها هم کنترل شده و از درب کوچک دانشگاه از ورود هر دانشجوی دیگر تا چه رسد به مردم عادی- سخت ممانعت به عمل می آمد. درب های اصلی و بزرگ همگی قفل و زنجیر و توسط نیروهای سرکوب حفاظت می شدند تا میباید فشار دانشجویان و مردمی که در بیرون دانشگاه جمع می شوند، البته به کمک دانشجویان داخل دانشگاه، موجب باز شدن درهای ورودی به محوطه دانشگاه گردند. با این وجود، آنها برای جلوگیری از رخنه احتمالی دانشجویان دیگر دانشگاه ها، تردد دانشجویان در محوطه دانشگاه را نیز کنترل گرفته و بایرقراری گشت مأموران اطلاعاتی و حراست دانشگاه تهران و یکبار گرفتن نیروهای حراست دانشگاه امیرکبیر و علامه طباطبائی به شناسایی دانشجویان باصطلاح نفوذی دانشگاه های دیگر پرداخته و به اخراج آنها از دانشگاه تهران اقدام می کردند. علیرغم برافراشته شدن خون های فوق، باز هم لازم دیده بودند که اقدامات احتیاطی اضافه تری را به عمل آورند. به همین منظور وظایف مشخصی را به انجمن اسلامی سربراه دانشگاه تهران به عنوان ستون پنجم خود در میان دانشجویان محول کرده بودند. از جمله این وظایف ممانعت از حرکت دانشجویان معترض به سمت تالار سخنرانی احمدی نژاد بود. مانند موارد مشابه دوربین های فیلم برداری نیز جهت شناسایی در اوقات ها و یالکن های طبقات فوقانی نصب شده بودند. باز هم مانند موارد مشابه تعدادی اتوبوس برای ایجاد دیوار حائل بین دانشگاه و مردم آماده شده بودند که اگر نیاز افتاد یکبار گرفته شوند. دوربین صدا و سیما هم مأموریت داشت تا مراسم فتح سنگ در دانشگاه آنچه را که در تالار حفاظت شده می گذشت به خورد افکار عمومی داخل و خارج بدهد. ظاهراً همه چیز مطمئن و موفقیت آمیز بنظر می رسید: یک مراسم دانشجویی صد درصد تزویزی در کنار اقدامات صد درصد تضمین کننده. چنین

مراسمی تزویزی می توانست در هر کجای دیگری مثلا در تالار سخنرانی مقر ریاست جمهوری و یا در "بیت" رهبری ... با درد سر کمتری برگزار شود. اما غرض آن بود که حتما برچسب دانشجویی به آن زده شود و به همین دلیل لازم بود که در گوشه ای از محوطه دانشگاه، برگزار شود. غافل از آنکه در آنجا زنبورها لانه دارند. آیا با چنین تدابیری باز هم کسی فکرمی کرد که احمدی نژاد دارد دوباره انگشت خود را به لانه زنبورها می برد و قدم به محوطه ورود ممنوع می گذارد؟!

پرده دوم:

بی گمان، خاطره تلخناک احمدی نژاد از تکرار حادثه سال گذشته قابل فهم است. آیا خاطره صحنه ای که او با آن خفت و خواری می خواست سوار ماشین بشود و بگریزد از یاد رفتنی است؟ آری، خاطره ای که دانشجویان ماشین او را محاصره و هومی کردند، و فریاد می زدند که "داره فرار می کنه، نزارید فرار کنه، او باید به سوالات دانشجویان پاسخ بده" و سرانجام تبدیل شدن این همه ها و فریادها به شعار کوبنده مرگ بر دیکتاتور، از یاد رفتنی نیست. دستگاه سرکوب البته در طی این مدت بیکارانه نشست و تلاش های بی وقفه ای را برای ساکت کردن دانشجویان پلی تکنیک و تسخیر فضای همه دانشگاه ها به عمل آورد. آنها هم چنین با ایجاد حالت فوق العاده و اتخاذ تدابیر گوناگون تلاش و آفری به عمل آورده اند تا حادثه سال گذشته تکرار نشود. و همانطور که اشاره شد برای تضمین بیشتر، سخنرانی احمدی نژاد حتا یک هفته به تأخیر افتاد. به همین دلیل می توان تصور کرد که او در پی خواب پریشان شبی که قرار بود صبح اش مراسم برگزار گردد، برای آخرین بار برگزار کنندگان مراسم را احضار کرده و در مورد عدم تکرار رسوایی سال گذشته سؤال پیچ اشان کرده باشد. هم چنین می توان تصور کرد که برگزار کننده گان مراسم با تشریح اقدامات پیشگیرانه خود به وی گفته باشند که خیالت جمع باشد، ترتیب کار را چنان داده ایم که ضمن سخنرانی در محیط دانشگاه، شما با هیچ دانشجویی نازاری مواجه نخواهید شد. و برای اطمینان خاطر بیشتر، او افزوده اند که شما دور از چشم اغیار از درب پشت و از کتابخانه وارد سالن خواهیم کرد و از همان جا هم بیرون خواهیم برد.

پرده سوم:

احمدی نژاد سخنان خویش را خطاب به شرکت کنندگان دست چین شده و بطور عمده غیر دانشجویان، و در شرایطی که دانشجویان بسیجی حلقه اول حفاظت را در بیرون از دانشگاه بعهده داشتند آغاز کرد. او در حالی که از فتوحات خود در آمریکا و لطیف خفیه الهی در دانشگاه کلمبیا و خون سردی اعجاب آور خود در برابر توطئه تحقیر خویش سخن می گفت، ناگهان احساس کرد که دارد فریاد ها و شعارهای ناخوشایندی می شنود. ابتدا تصور کرد شاید عوضی می شوند و این فریاد های سال گذشته است که در گوشش چنین طنین افکنده اند. تکانی بخود داد، دستی به سر و گوشش کشید، و در حالی که جملاتش ارتباط منطقی و انسجام لازم را از دست می داد، احساس کرد که هر لحظه طنین صداها بلند و بلندتر و نزدیک و نزدیک تر می شود. پس معلوم می شود که ستون پنجم آن ها در میان دانشجویان نتوانسته، وظیفه محول شده به خود را که همانا مشغول کردن دانشجویان به "اعتراض گفتگامی" برای دورنگهداشتن آن ها از تالار سخنرانی بود، به خوبی انجام دهد! با خود گفت مثل این که این بی معرفت با باز هم رخنه کرده اند و بایبوستن به یکدیگر مزاحم ما شده اند. در این لحظه نگاه سریعی بین او و مشاوران و گردانندگان مراسمش ردو بدل شد و بفهمی و نفهمی آن ها گزارش کوتاهی را زیر گوشش باو منتقل کردند. تنها با لب خوانی می توان حدس زد که آن ها باید باو گفته باشند، "متأسفانه اوضاع خراب شد و دانشجویان ما توانستند با عبور از هفت خوان برافراشته شده، به محیط دانشگاه نفوذ کنند و به تظاهرات و فریاد و دادن شعار مرگ بر دیکتاتور بپردازند. لازم است که هرچه زودتر سخنرانی خود را تمام کنید که باید بزینم به چاک!" در هر حال هرچه که بود، او سخنان خویش را کوتاه می کند و به موقع برنامه پرطمطراق خود را به پایان می برد و در حالی که دانشجویان بدنبال وی روان بودند، در حلقه محافظان خود سریع سوار ماشین شده و از نقطه دور از چشم دانشجویان می گریزد. صدا و سیما هم برای اجتناب از عالمگیر شدن رسوایی، ترجیح می دهد بجای پخش مستقیم، به پخش گزیده و سانسور شده متوسل شود.

پرده چهارم و پایانی

براستی در عصر ارتباطات و دیجیتال این دوربین های کوچک، که پلیس توانست تعدادی از آنها را از چنگ مردم و دانشجویان درون و بیرون دانشگاه بیرون بکشد، و امواج خبری اسم ام اس ها، بدجوری خواب خوش دیکتاتور را آشفته کرده است. خبرها و تصاویر و فیلم ها، علیرغم سانسور گسترده بسرعت برق در اقصی نقاط عالم پیچید. زنبورها بد جوری رئیس جمهور نظام را نیش باران کردند. شوی تلویزیونی-

دانشجویی این دلفک دستگاه ولایت وسپاه، بدجوری ناکام شد. ولی فقیه که بلافاصله پس از ورود احمدی نژاد به کشور از سخنان متین ودشمن خوارکن اودردانشگاه کلمبیا ستایش به عمل آورده بود، این بار ناچار شد درحضور عده ای از دانشجویان گردآورده شده در کاخ خود، سخنان مزورانه دیگری را بر زبان آورد. پس معلوم می شود که که ظنین فریاد مرگ بردیکانتورحتا در بیست رهبری هم بگوش رسیده است: اوضمن "دعوت دانشجویان به عدم افراط و تفریط، انتقاد کردن ومطالبه کردن دانشجویان را امری طبیعی دانسته و اعلام کرد من همیشه گفته ام که باید از روزی بترسیم که دانشجوی ما وجوان ما انگیزه طرح مسئله وسؤال نداشته باشد که به یاری پروردگار امروز این چنین نیست، او هم چنین افزود که حمایت او از دولت به معنی حمایت از همه اعمال آن نیست و به معنی مخالف با انتقاد نسبت به آن نیست". احتمالا باین مناسبت او در خلوت کاخ خود، دورکت نماز شکر هم بجا آورده است. " باین ترتیب "پرونده فتوحات کلمبیا" با فتح سنگردانشگاه تهران ویک لفاظی ریاکارانه وشاید هم یک سجده شکر ازسوی خامنه ای تکمیل گردید.

آیا رئیس جمهور خود شیفته دستگاه ولایت باز هم در آینده هوس ورود به دانشگاه را درسخواهد پروراند؟ آیا انجمن اسلامی دانشگاه تهران وپزشکی ... هم چنان جرئت خواهند کرد در نقش ستون پنجم خود را نماینده دانشجویان این دانشگاه به نمایانند؟ آیا جنبش دانشجویی هم چنان تالیلی ورود ممنوع سرگردگان تبه کاراستبدادحاکم به دانشگاه را برسر در دانشگاه ها برافراشته نگه خواهد داشت؟

بی شک نبردم چنان ادامه خواهد داشت: هم دستگاه ولایت وکارگزارش احمدی نژاد مانند مار زخمی، به تلاش برای گزیدن و "فتح" سنگردانشگاه ها و تسخیر فضاهای آن ها خواهند افزود وهم، جنبش دانشجویی بر عزم خویش برای مبارزه علیه استبداد و برای آزادی ویرابری در کنار دفاع از حرمت دانشگاه مستقل پای خواهد فشرده.

1385-07-19-11-10-2007

.....

زمان سکوت نیست، فردا خیلی دیر است!

کارگران شرکت نیشکر هفت تپه شهرستان شوش فریاد برمی دارند:

کارگرم، کارگر؛ گرسنه ایم، گرسنه!

امیرجواهری لنگرودی - مهر ۱۳۸۶ - اکتبر ۲۰۰۷

کمترسی ایست که خود را در گیر اخبار اجتماعی - سیاسی و جنبش کارگری ایران بشناسد و این شعار را نشنیده باشد. با این همه اعتراض و تحصن کارگران ادامه دارد، چرا؟

به گزارش فعالان حقوق بشر از ایران، کارگران نیشکر هفت تپه در تاریخ ۱۷ مهر ۸۶ وارد دهمین روز تحصن خود شدند و بر روی خواسته های خود تاکید کردند و همچنان به مدیریت شرکت اعلام داشتند؛ تا به خواسته های خود نرسند دست از تحصن برنخواهند داشت. اگر به خواسته های آنها رسیدگی نشود با خانواده های خود به جایی فرمانداری خواهند رفت و در آنجا دست به تحصن و اعتراض خواهند زد. در برابر مقاومت کارگران، فشارها و تهدیدات بر کارگران و فعالین کارگری به طرق مختلف ادامه دارد و نیروهای وزارت اطلاعات در ترافندهای جدید شان، فعالین کارگری را از محل کار خود به نقاط دور از شرکت برده می شوند تا آنها را از هم مجزا کنند و دست به سرکوب آنها بزنند. از جمله آنها آقای جلیل احمدی می باشد و همچنین بهزاد قصاب توفیقی - که ساکن دزفول است - وی را به اداره اطلاعات دزفول برده و او را تحت فشار و تهدید قرار داده اند که نباید در اعتراضات و تحصنها که برای رسیدن به خواسته های خود می باشد، شرکت کند.

کارگران شرکت طرح نیشکر هفت تپه شهرستان شوش دانیال در استان خوزستان، به تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۸۶ (۷ اکتبر ۲۰۰۷) با ارسال دومین نامه خود به سازمان جهانی کار (ا.ا.و)، سندیکاهای کارگری جهان و سازمانهای حقوق بشری، اعلام داشتند: «... ما کارگران نیز به دلیل این نحوه برخورد مسنولین که با بی تفاوتی به مشکلات نظر می کردند، اقدام به تحصن در مقابل فرمانداری شهرستان شوش که بالاترین نهاد و اداره حکومت در این شهر می باشد کردیم و اعلام نمودیم؛ تا رسیدن به خواسته های خود دست از تحصن بر نداشته و در صورتیکه تحصن پایان پذیرد بصورت مشروط خواهد بود. موقتا اگر در کوتاه مدت و در مهلت داده شده به نتیجه خاصی نرسیم، اقدام مجدد به تحصن کرده و حاضر به پرداخت هرگونه هزینه جهت رسیدن به حقوق

خود هستیم ...» در همین نامه دادخواهانه، سیزده محور خواسته های خود را بشرح زیر طرح کرده اند:

۱- حل مشکل بدهی شرکت که دولتی می باشد و دولت توان بخشش آن بدیها را دارد.

۲- تضمین در خصوص اینکه شرکت با وضع موجود ورشکسته نمی شود.

۳- رها نکردن شرکت از نظر مالی توسط دولت.

۴- اصلاح سیاستهای به نفع دولت در خصوص صنعت شکر و شرکت، تقلیل تعرفه ی کمرگی، جلوگیری از واردات بی رویهی شکر توسط بخش خصوصی و حتی دولت.

۵- اجرای طبقه بندی مشاغل پس از ۱۳ سال که هر ۴ سال یکبار باید مورد بازنگری قرار گیرد که متاسفانه مسکوت مانده است.

۶- رسمی کردن کارگران موقت.

۷- ارتقای شغلی کارگران شاغل.

۸- تشکیل سندیکای کارگری.

۹- واگذاری منازل شرکت که در اختیار نیروهای نظامی؛ اطلاعاتی، بانکی و آموزش و پرورش و دیگر ادارات دولتی است.

۱۰- پرداخت به موقع حقوق کارگران.

۱۱- اجرای استانداردهای لازم در محل کار.

۱۲- اجرای طرح زیان آور با توجه به زیان آور بودن محل کار، بعضی از کارها در سطح شرکت.

۱۳- اصلاح نحوه دادن مزایا در خصوص سختی کار و بدی آب و هوا با توجه به دمای بالای ۵۰ درجه در محل کار و موارد دیگر. دقت در خواسته های بر شمرده فوق، و بی تفاوتی مسنولان نسبت به آنان، ما را بر آن می دارد که پیشینه این مشکلات را با زشناسیم و دادخواهی کارگران شرکت نیشکر اهواز را همچون سایر تحرکات سرکوب شده کارگران ایران، به وسیع ترین شکل ممکن در سطح جهان برجسته سازیم.

مختصری در مورد کارخانه نیشکر هفت تپه:

شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه خوزستان و کارخانه نیشکر هفت تپه، در سال ۱۳۳۹، یعنی در حدود ۴۷ سال پیش تا حال تاسیس شده و امروز زیر مجموعه وزارت جهاد کشاورزی است. این شرکت تاکنون توانسته نقش بسیار بالایی در تولید شکر ایران و انتقال تکنولوژی به سایر کشت و صنعت ها، ایفاء نماید. کارخانه با ظرفیتی بیش از صد هزار تن در سال، ۱۰ درصد شکر مورد نیاز کشور را تولید می کند. کشت و صنعت هفت تپه ۱۳۰۰۰ هکتار زمین زیرکشت و زمین های بسیار زیاد کشت نشده دارد. در این مساحت، سالانه بین ۱۰۰ تا ۱۲۰ هزار تن شکر برداشت می شده است. تاسیس این شرکت، با همه محدودیت در تولید، اقتصاد شهرهای شوش، اندیشک، دزفول، شوشتر، میانرود، حر ریاحی و شهرکهای اطراف مستقیما به وجود آن بستگی دارد. بطوریکه تاکنون تاثیر گزارترین شرکت در اقتصاد شمال استان می باشد و تحول قابل توجه ای را در اقتصاد شمال استان خوزستان بوجود آورده است. خود کارگران در نامه پیشگفته به مقامات سازمان جهانی کار آورده اند: « ولی در حدود ۲ سال است به دلیل عدم حمایت دولت و واردات شکر و با اجرای شتاب زده و غیرکارشناسی اصل ۴۴ و سیاستهای غلط دولت، شرکت را با بحران مالی مواجه کرده و اقتصاد شهرهای مذکور به صورت راکد در آمده و داد و ستد به حداقل رسیده و بدیهای شرکت به حدود ۸۶ میلیارد تومان رسیده که شرکت توان پرداخت آن را ندارد» نکته قابل توجه این است که این صنعت توانسته: « طی سالهای شکل گیری طرح های نیشکر و صنایع جانبی اهواز، با توجه به بودجه های کلان مصرف شده برای نصب و راه اندازی آن کارخانه ها از مجموع در آمد سالانه کشت و صنعت هفت تپه، چیزی بالغ بر ۴۵ میلیارد تومان، جهت ترمیم بودجه ی صنایع مذکور به محاسبات خزانه دولت واریز کند. طبق محاسبات انجام شده، این صنعت توانسته تا کنون ۱۲ بار خود را مستهلک نموده و کلیه ی هزینه های متحمل شده را نیز جبران نماید» (نشریه راه آینده، کشت و صنعت هفت تپه در غرقاب شکر وارداتی، ش ۶، خرداد و تیر ۶۸، ص ۱۲) جالب است شرکتی که توانست در وقت دارایی و تولید انبوه خود، ۴۵ میلیارد تومان، پول به خزانه دولت واریز می کند ویا " حتی قسمتی از بودجه ی جنگ را فقط با فروش شکر تامین میکرد. امروز با وجود تولیدات دیگری مانند ماس- گندم- جو و خوراک دام و شورش ماهی و دام داری و گارداری و حتی مرکبات به

روزی دچار شود که نتواند حقوق ۵۰۰۰ کارگر خود را بدهد... (ماخذ پیشین، ص ۱۳) امروز، کارفرما و دولت حامی آن، شرکت را با بدهکار نشان دادن و اعلان اینکه بله "بدهیهای شرکت به حدود ۸۶ میلیارد تومان رسیده که شرکت توان پرداخت آن را ندارد" خود را در برابر انتظارات و مطالبات و طرح خواسته های واقعی کارگران، به دروغ با بدهکار معرفی کردن شرکت، سرمایه ها شان را از تعرض کارگران دور نگاهدارند و با سرکوب خواسته های واقعی کارگران، مانع پیشروی شان گردند.

پیشزمینه بحران موجود، چگونه فراهم آمد؟

بر کسی پوشیده نیست که کشت و صنعت هفت تپه، در سالهای اخیر همچون بخش های دیگر صنایع، دچار بحران و فرسودگی شده و این بیش از هر چیز به نقش تخریبی عوامل سرمایه داری ایران و دولت حامی سرمایه مربوط است. با گسترش سیاست دولت در خصوصی سازیهای بخش های تولیدی ایران، که کارگران در نامه شان به سازمان جهانی کار (آ.آ.ا) از آن با فرمول "با اجرای شتاب زده و غیرکارشناسی اصل ۴۴ و سیاستهای غلط دولت..." یاد کرده اند. صنعت کارخانه ای و تولیدی نیشکر نیز طی یک دهه و بویژه سه، چهارسال اخیر به مانند سایر بخشهایی تولیدی به گل نشسته است. همچنین در سالهای اخیر، در برابر سئو مدیریت در انتخاب شیوه های موثر بهره وری و توسعه و انتصاب نایبای مدیران خودی، و گماشتن آنان در موقعیت های حساس شرکت، عدم استفاده از توان متخصصان و کارورزان ایرانی آشنا به امور این صنعت، همبند عوامل اثرگذار طبیعی و جوی مانند گرما زدگی و سرمازدگی محصول، آنهم محصولاتی که در اساس به مانند خود کارگران فاقد بیمه لازم بوده اند، صنعت مورد بحث ما را به وضعیتی کشاند که میزان تولید از ۵۰ درصد ظرفیت معمول، پائین ترآمده و بحران را تشدید نموده است.

جدا از این، شکر تولید شده در سالهای اخیر، بدلیل ورود بیرویه شکر و بخش نشدن تولید داخلی، در انبارها انباشته شده که همین بحران نقدینگی شرکت را نیز افزایش داده و به ادعای مدیریت موجود، "بدهی حدود ۸۶ میلیارد تومان" را بجا گذاشته است. نکته دیگر در برابر عمق افزایش بحران، ذکر این نکته است؛ در برابر انبار کردن شکر، قطع حمایت دولت در واگذاری سوبسید لازم و همینطور حذف تعرفه واردات شکر، شبکه عظیم برای سرازیر شدن در آمد های کلان به جیب تجار و حاجی بازاری های شکر خوار، واسطه های انگلی، مافیای آفزاده ها، - ایضا به این مهم خواهیم پرداخت - همه و همه به پتانسیلی تبدیل می گردند، که با ورود بیرویه شکر، ضربات جبران ناپذیری را به سیستم تولیدی و اقتصادی این صنعت وارد سازند که در نوع خود تا این لحظه ضربه کاری خود را وارد ساختند و شرکت را بدهکار و در معرض ورشکستگی مفرط قرار دادند!

عصر دیگر در بازشناسی بحران این صنعت، طرح های مدیریت در چهارچوب سیاستهای دولت جمهوری اسلامی با بیکارسازی و اخراج های بیرویه و بویژه نقشه های حساب شده بازنشستگی زود هنگام که بیش از ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ کارگر را طی سالهای اخیر شامل گردید، آینده بیش از ۵۰۰۰ کارگر رسمی را در ابهام فرو برده است. چرا که مسئله کارگران قراردادی و سیاست های رسمی وزارت کار محمد جهرمی، مبنی بر پذیرفتن رسمیت سیاست قراردادی کردن کارگران در واحد های تولیدی و صنعتی، فرصت لازم را به کارفرما داده است که کارگر رسمی معترض و اعتراضی را با تهدید به اخراج و بازنشستگی زود هنگام با نوعی وحشت روبرو سازد و با برانگیختن خشم خاموش کارگران گرسنه، آگاهانه پیشزمینه های بحران موجود را دامن زده و گسترده تر نمایند.

ورشکستگی صنعت نیشکر به مانند دیگر واحد های تولیدی،

چگونه فراهم آمده است؟

تعطیلی برخی کارخانه ها به بهانه ورشکستگی کشانده شدن امر تولید آنها بوده است. این امر بیش از پیش به سیل بی رویه ورود کالاهای خارجی که خود از کارکرد جهانی سازی است، کالاهایی کشورهای همچون: چین (کفش) ترکیه (پوشاک) کره (پتو)، آمریکای لاتین (شکر) در مجموع صنعت نساجی، کفافی، سراجی، خیاطی و نیشکر را به نابودی کشانده است. با این نوع ورشکستگی، کارگران واحد های تولیدی نامبرده بیکار شده با اخراج گردیدند. خود این امر از جمله موانع تشکل یابی کارگران بویژه در صنایع نامبرده است. اگر به تنها نمونه بخواهیم اشاره کنیم

، می توان از صنعت نساجی یاد کرد. بر پایه داده های آماری، این صنعت پیش از انقلاب، در ایران و در سطوح واحدهای تولیدی نه صنایع خانه ای و پستوی انبارها (ساختن قالی و گلیم و غیره...) صنعتی بود که در آن ۵۰۰ هزار نفر به کار اشتغال داشتند. با روی کار آمدن جمهوری اسلامی و تسلط بازار چپاولگر آفزاده ها بر اقتصاد ایران و با ورود سیل آسای منسوجات و عدم توجه به کشت پنبه و کتان، ما امروز شاهد سقوط و ورشکستگی اسفبار صنعت نساجی هستیم. مطبوعات ایران گاهها مجبور به ارائه آمار می گردند. بطوری که در همین امسال "روزنامه کارگزاران" اینگونه گزارش داده و نوشت: «واحدهای نساجی سمنان در آستانه تعطیلی قرار گرفته اند.» به نوشته این روزنامه «برخی از مدیران و دست اندرکاران صنعت نساجی در استان سمنان، کمبود نقدینگی، واردات بی رویه پارچه و منسوجات، تعرفه های تعیین شده برای واردات مواد اولیه و فرسودگی دستگاهها و تجهیزات را از جمله مشکلات واحدهای نساجی می دانند.» (چهارشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۸۶، روزنامه کارگزاران) چنین وضعی برای صنعت نساجی در سراسر کشور وجود دارد.

در این رابطه اگر بخواهیم از دلایل ورشکستگی و بیکاری فراوان کارگران صحبت کنیم. باید به نقش دولت از طریق عدم نظارت بر اسکله های ۶۸ گانه که بدون نظارت و دیگر سرپل های ورودی قاچاق، بدون هزینه گمرکی بر کالاهای تسلط دلان بزرگ و آقا زاده ها، شبکه های گروههای مافیایی ورود کالا، که خود باعث نوعی رقابت ارزان با کالای داخلی شده، بازارها را اشباع می سازد و باعث ورشکستگی و بیکاری کارگران از صنعت شده، جذب فعالیت های انگلی از جمله دلای، دهها شغل کاذب دیگری می گردند و بدین ترتیب آسیب های جبران ناپذیری را بر بیکاره تولید داخلی وارد می نماید. در این میان کارفرما ها فرصت می یابند تا با انگیزه سود بیش تر و به بهانه ضرردهی، واحد های تولیدی خود را تعطیل کنند. کارگران را بیکار سازند و خود همه دارایی شان را در فروش ارز، بسازو بفروشی و برج سازی و وام ستانی از بانکها و... سرمایه گذاری در حوزه های دیگر از جمله بازار بورس بکارانند. این مصیبت خود از عوارض خصوصی سازی و جانبداری از سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و رفتن بسوی تجارت جهانی است که از سالهای پیش و بویژه از سال ۱۳۸۵، دامنگیر صنایع ما شده است...

نقش مافیای آفزاده ها در واردات شکر تا چه حد است؟

آمار ارائه شده در رابطه با صنعت قند و شکر سازی کشور از جانب خیرگزاری دولتی ایلنا، چرایی بحران این صنعت و دلیل ورشکستگی آنرا تا حدی نشان می دهد. توجه کنیم، خیرگزاری ایلنا گزارش کرده است: «با ورشکستگی اولین کارخانه نیشکر کشور، ۱۲ هزار کارگر در آستانه بیکاری قرار دارند، به دلیل واردات بی رویه اولین کارخانه تولید شکر در حال ورشکستگی است. قیمت مصوب دولت برای شکر ۲۵۰ تومان است، اما در بازار حدود ۴۲۰ تومان به فروش می رسد این در حالیست که شکر واردا تی ۲۸۰ تومان است، اکنون قسمت اعظم شکر از طریق واردات تامین می شود. از اول سال، تا پایان دی ماه (۱۳۸۵) یک میلیون و ۸۸۴ هزار تن شکر وارد شده است. نیاز کشور به شکر سالیانه حدود ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار تن است که با مجموعه ۷ کارخانه تولید شکر به غیر از کارخانجات قند، میزان تولید داخلی کمی بیش از ۸۰۰ هزار تن می شود و باید کمتر از ۴۰۰ هزار تن از خارج وارد کرد ولی در حال حاضر واردات بازار را تسخیر و تولید داخلی را ورشکسته کرده است.» نکته بسیار مهم در این گزارش، اظهارات یک مقام مسئول کارخانجات عظیم و استراتژیک کشت و صنعت کارون است که خاطر نشان ساخت: «شرکت کشت و صنعت کارون که وابسته به بانک کشاورزی است با بحران مالی مواجه شده و اکنون بیش از ۴۰۰ میلیارد تومان بدهی بانکی دارد. ۱۲ هزار کارگر چند ماه است حقوق نگرفته اند. در سال های گذشته دولت با ما برای تامین شکر قراردادی می بست، بدین صورت که ۶۰ درصد تولید ما را دولت خریداری می کرد و ۴۰ درصد را در بازار می فروختیم، اما اکنون دولت حتی برای تامین شکر و توزیع آن از طریق کالا برگ هم از ما خرید نمی کند و نیاز خود را از طریق واردات تامین می کند...» (خبرگزاری کار ایران - ایلنا ۱۶ در تاریخ اسفند ماه ۱۳۸۵) فراتر از این اوضاع اینقدر بیخ پیدا کرده که به گزارش ایسنا، موضوع توسط مجلسیان نیز مطرح شده است. از جمله: رییس کمیسیون صنایع و معادن مجلس شورای

اسلامی، مهندس سید حسین هاشمی گفت: « در ۱۴ ماه گذشته بیش از ۳ میلیون تن شکر وارد شده است که این میزان، ما را از واردات ۶ سال آینده بی‌نیاز می‌کند. مقرر شده است که پس از توزیع حجم بالای شکر وارداتی، تعرفه‌ی واردات این محصول افزایش یابد.» هاشمی ادامه داد: « واردات بی‌رویه‌ی شکر موجب شده است تا سطح زیر کشت چغندر قند تا ۳۰ درصد کاهش یابد. » وی اشاره کرد: « در حال حاضر سالانه یک میلیون و ۴۰۰ هزار تن شکر در داخل تولید می‌شود، که بر اساس قانون باید سالانه ۵۰۰ هزار تن شکر وارد کشور شود. این در حالی است که هم‌اکنون بیش از ۳ میلیون تن شکر وارد کشور شده که اختلاقی را به این بخش وارد کرده است.» این اختلال به حدی است که به دلیل صدور بی‌رویه‌ی مجوز واردات شکر به ایران، هم اکنون انبارهای لازم برای ذخیره‌ی این میزان شکر وجود ندارد. در ادامه این خبر رسانی رییس کمیسیون صنایع و معادن مجلس افزود: « با توجه به این‌که ۳۵ کارخانه‌ی شکر به دلیل واردات در آستانه‌ی تعطیلی قرار دارند، بیش‌ترین صدمه واردات متوجه تولید و اشتغال است.» (خبرگزاری ایسنا، ۱۶ مهر ۱۳۸۶) در همین رابطه اوضاع وقتی وخیم می‌گردد که به گزارش خبرنگار داخلی مجلس، نماینده مجلس از جناح اقلیت، قدرت الله علیخانی، طی سخنانی در مجلس در انتقاد از واردات بی‌رویه شکر گفت: « واردات ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار تنی شکر در حالیست که نیاز کشور دو میلیون تن است و حدود یک میلیون ۲۰۰ هزار تن آن در داخل تولید می‌شود.» وی افزود:

« یک میلیون و ۲۰۰ هزار تن شکر را دولت وارد کرده و ۲ میلیون تن آن را نیز بخش خصوصی که هویتش مشخص نیست. ما خواهان این بودیم که مجلس با تحقیق و تفحص به این نتیجه برسد که حدود ۳۰۰ میلیارد تومان سود این واردات کجا رفته است.» (خبرنگار مجلس، ۱۸ مهر) وقتی دولتی چنین نقشی در خانه خرابی کارگران از خود بروز می‌دهد، طبیعی است که کارفرما نیز، راه پیشروی را بر روی کارگران، مطالبات و نیازمندیهای آنان می‌بندد و با نیروی ارتش و قوای ضد شورش همین دولت، به کارگران معترض یورش می‌برد. فعالان آن را دستگیر و به زندان می‌کشاند و به این ترتیب، بجای پاسخگویی به انتظارات و خواسته‌های کارگران، خود به گسترش بحران دامن می‌زنند.

پاسخ ما به این شعار چیست : کارگریم، کارگر؛ گرسنه ایم گرسنه!؟
کارگران هفت تپه در دومین نامه ایکه به سازمان جهانی کار (آ.ا.ا) ارسال داشتند؛ در ۶ بند، مطالبات ویژه خود را به این شکل قید کرده اند :

- ۵- اجرای مشاغل بندی پس از ۱۳ سال که هر ۴ سال یکبار باید مورد بازنگری قرار گیرد که متأسفانه مسکوت مانده است.
- ۶- رسمی کردن کارگران موقت .
- ۷- ارتقای شغلی کارگران شاغل.
- ۸- تشکیل سندیکای کارگری .
- ۹- واگذاری منازل شرکت که در اختیار نیروهای نظامی؛ اطلاعاتی، بانکی و آموزش و پرورش و دیگر ادارات دولتی است .
- ۱۰- پرداخت به موقع حقوق کارگران.

چه چیزی اهمیت این مطالبات را برجسته می‌کند؟ انعکاس پاره‌ی آمار در نشریات کشورما، موند این است که ما با رشد سرطانی نقدینه‌گی در کشور با گرانی و تورم فزاینده‌ی در سراسر کشور روبرو هستیم . بطوری که ، روزنامه همبستگی در شماره روز چهارشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۸۶ به نکته مهمی اشاره می‌کند. این روزنامه از نامه گروهی از نمایندگان مجلس ارتجاع به احمدی نژاد در مورد گرانی و تورم خبر داده و نوشته، « رشد افسارگسیخته نقدینگی در کشور که به گفته برخی اقتصاددانان رشد آن در دولت نهم دو برابر کل رشد نقدینگی از ابتدای خلق پول در کشور تا سال ۸۳ است، موج نگرانی را سیب شده است.»

از این کلمات نباید به سادگی گذشت. طی دو سال، رشد نقدینگی دو برابر کل رشد نقدینگی از «ابتدای خلق پول در کشور تا سال ۸۳» بوده است. به گزارش خبرنگاری دولتی مهر، روز سه شنبه ۲۱ فروردین ۱۳۸۶، مرکز پژوهشهای مجلس رژیم اعلام کرده که: « در ادامه روند کنونی، رشد نقدینگی در سال جاری به ۲/۴۱ درصد و نرخ تورم به ۴/۲۳ درصد خواهد رسید..... رشد نقدینگی که در سال ۱۳۸۴ به ۳/۳۴ درصد رسیده بود در سال ۱۳۸۵ به ۳۷/۴ درصد و در سال ۱۳۸۶ به (۲/۴۱) درصد خواهد رسید.....مرکز پژوهشها همچنین نرخ تورم برای سالهای

۸۵ و ۸۶ را به ترتیب ۴/۲۲ و ۴/۲۳ درصد» اعلام کرده است. بیان ارانه همین آمار بدون کمترین تحلیلی، نشانگر این است که اختاپوس نقدینگی، خانه خرابی، گرانی و فقر فزاینده، بی حقوقی مطلق کارگران را شکل می‌دهد. کارگران از طبقه بندی مشاغل که از خواسته‌های معوقه شان طی ۱۳ سال به این طرف است یاد می‌کنند. در برابر بردگی کار قراردادی، از رسمی کردن آنان صحبت می‌کنند. مسئله بی مسکنی را با طرح واگذاری منازل شرکت که امروز به غلط در اختیار دیگران اعم از " نیروهای انتظامی - اطلاعاتی - بانکی و...." است، خواستار می‌باشند. مسئله دریافت حقوق های معوقه و حقوق روزها و ساعات کاری را، به موقع خواستار می‌باشند. و دیگر اینکه حقانیت مسئله تشکیل سندیکای مستقل کارگری خود را به زبان آورند.

برپایه اخبار رسیده از ایران، در روزهای گذشته فرماندار شهر و ساعدی نماینده مجلس از شوش در مصاحبه‌های که با رادیو و تلویزیون اعلام کردند: که خواسته‌های کارگران داده شد و امام جمعه شهر هم اعلام کرده که خواسته‌های آنها تا قبل از عید فطر داده خواهد شد. از طرف دیگر به کارگران اعلام کردند دادن خواسته شما منوط به برگشت به کار، کارگران است.

همین کارگران در اعتراضات و تحصن های خیابانی به سرعترین بیان، رنج های نهفته در زندگی شان را با فریاد : ما گرسنه ایم ، گرسنه، بر زبان می‌رانند و از ما در سراسر جهان استمداد می‌طلبند.

چگونه می‌توان به این انتظار پاسخ گفت؟

در ایران تا امروز گسترده ترین پشتیبانی‌ها از جانب همه طبقه‌ی‌های شان در سطح کارگران ایران خودرو- کارگران سندیکای شرکت واحد- کمیته دفاع از محمود صالحی - کارگران و کارمندان کشت و صنعت کارون شوشتر- کارگران کارخانجات کاغذ پارس- کارگران و کشاورزان ساکن شوش، کارگران و کارمندان طرح شعیبیه شوشتر، کارگران سازمان آب و برق خوزستان، کارگران و کارمندان مزارع طرح‌های (دهخدا، امیرکبیر، میرزا، سلمان، فارابی، غزالی)، نورد لوله، صنایع فولاد، دانشگاه آزاد شوشتر، دانشگاه آزاد دزفول، کارگران نواحی صنعتی اهواز، کارگران نواحی صنعتی شوشتر، کارگران نواحی صنعتی دزفول و اندیمشک، کارگران راه آهن اندیمشک، کارگران شرکت ملی حفاری (اهواز- مسجد سلیمان)، کارگران کاغذ سازی کارون شوشتر، کارگران پالایشگاه آبادان، کارگران کارخانه‌های واحدهای صنعتی طرح‌های توسعه نیشکر در خوزستان، سایت‌ها و ویلاهای پرشماری صورت گرفته است . در داخل کشور، کارگرانی که از تجمع و تحصن کارگران نیشکر تا حال پشتیبانی کرده اند، اعلام داشته اند: از دیگر کارگران و زحمتکشان واحدهای تولیدی و صنعتی استان می‌خواهیم در این شرایط سخت، کارگران نیشکر را تنها نگذارند . پیشتر کارگران سقز، دیروزکارگران سندیکای شرکت واحد تهران و حومه، امروز کارگران نیشکر هفت تپه و شوش و فردا نوبت سرکوب حقوق ما از طرف حکومت کارگر سنیز جمهوری اسلامی خواهد بود . پس با همه توان خویش به دفاع از همه طبقه‌ی‌های خود به پا خیزیم!

در خارج از کشور، اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های چندی از جانب مدافعین کارگران ، کانون‌های همبستگی با کارگران ایران ، سازمان‌ها و احزاب اپوزیسیون در دفاع از مبارزات کارگران هفت تپه داده شده و روند خبر رسانی رادیو برابری ، از وضعیت کارگران و تحصن و پیشروی کارگران ، دستگیری‌ها و انتقارات کارگران از ما در خارج از کشور، موثر بوده است. طی همین هفته ضرباهنگ تحریکات خیابانی و شب‌های همبستگی و مراجعه به احزاب و سندیکاها و نیروهای جامعه میزبان آغاز شده است . با این همه ، این همه کار نیست . ما که تجربه دو دهه کار در سطح جامعه میزبان را با خود داریم و در مقطع دستگیری فعالان سندیکای مستقل شرکت واحد (منصور اسانلو و دیگر فعالان سندیکا در دوره‌های مختلف و دستگیری محمود صالحی و فعالان سقز و سنندج) و سایر موارد با تدارک فراخوان‌ها و تحریکات گوناگون و از جمله یاری رسانی مالی، نقش خود را در امر دفاع از مبارزات و اعتصابات و محکومیت دستگیریه‌ها و صدور احکام سرمداران رژیم بر علیه کارگران سازمان داده ایم ، امروز می‌باید چنین کنیم . کارگران و خانواده‌های آنان در ایران، به ما نیز چشم دوخته‌اند. بر ماست که کارزارهای زنجیره‌ای در دفاع از کارگران نیشکر هفت تپه و مبارزات آنان را در خارج از کشور سازمان دهیم . فردا خیلی دیر است و زمان سکوت نیست!

.....

بررسی سند سیاسی کنگره دوازدهم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

آنچه در زیر می خوانید برگرفته از میز گردی تلویزیونی است که در گفتگویی توسط تلویزیون برابری با رفقا حمیلا نیسکیلی، محمد رضا شالگونی و حسن حسام بعمل آمده است

تلویزیون برابری: با سلام خدمت آقایان محمد رضا شالگونی، حسن حسام و خاتم حمیلا نیسکیلی که دعوت تلویزیون برابری را برای انجام این میزگرد تلویزیونی پیرامون بررسی سند سیاسی کنگره دوازده سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) پذیرفتند. امشب می خواهیم این سند را به بحث بگذاریم و نکاتی از آنرا باز کنیم. ابتدا بحث را با آقای محمد رضا شالگونی شروع می کنیم: آقای شالگونی، سازمان شما هر ساله سند سیاسی ای را تنظیم می کند و برای بحث و تصویب به کنگره ارائه می دهد. نکته برجسته ای را که سند کنگره دوازدهم شما را از دوره های گذشته متمایز می کند، چیست و سازمان شما در این کنگره بر چه نکاتی تأکیدات ویژه داشته است؟

شالگونی: خدمت شما و بینندگان عزیز تلویزیون برابری سلام عرض می کنم. اسناد کنگره ما این دفعه نیز مثل دفعات قبل تأکیدی دارد که خط عمومی سازمان ما معمولاً روی آنها می ایستد. منتهمی در این دوره مسلماً وضعیت موجود یک سلسله مشخصاتی را بر ما تحمیل می کند که ناگزیر روی آنها تأکیدات ویژه می داریم:

اولین مساله اینست که رویا رونی جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا، یک وضعیتی را بوجود آورده که ایران حالا در کانون تمام توجهات جهانی است و در واقع یکی از داغ ترین کانون های بحران جهانی است. هم به دلیل رابطه اش با عراق و هم به دلیل مساله انرژی هسته ای که حالا به یک مساله خیلی توفانی تبدیل شده است. بدین خاطر است که در قسمت ارزیابی از اوضاع، تأکید ما اینست که وضعیت کنونی، ما، یعنی مردم ایران و مبارزات آنها را در مخاطره بزرگی قرار داده است. و روی این تأکید می شود که هم رهبران جمهوری اسلامی و هم رهبران حکومت آمریکا از این موقعیت برای پیش برد اهداف خودشان استفاده می کنند. اهدافی که هر دو اینها دارند با منافع و مسائل و مصالح اکثریت مردم ایران ماینیت دارد. حرکت ها و جنبش های ما از این وضعیت آسیب می بینند. نقطه تأکید ما در ارزیابی از اوضاع کنونی این است که جمهوری اسلامی آرایش خودش را طوری تنظیم می کند که خودش را برای رویا رونی های سرنوشت سازی که در افق می بیند، آماده کرده باشد. بنابراین است که خصلت سیاسی و نظامی و امنیتی به اوضاع و احوال کنونی ایران داده می شود و سرکوب های گسترده و حرکت هایی که در مقابل حرکت های مردمی صورت می گیرد، نشاندهنده این اوضاع است. در مقابل این حرکت رژیم، تأکید ما این است - و البته قبلاً نیز خط سازمان ما بوده، منتهی این بار با تأکید بیشتر روی آن می ایستیم - که مردم ایران و مخصوصاً جنبش طبقه کارگر ایران بایستی در مقابل این هر دو نیروی اهریمنی که ما را به سمت یک پرتگاه جهنمی می رانند، بایستند و مستقل از اینها حرکت کنند. با توجه به این مساله، اولاً بایستی مساله اتمی را که جمهوری اسلامی به مساله مرگ و زندگی برای مردم ایران تبدیل کرده، کنار گذاشت و تأکیدی را که جمهوری اسلامی روی اهمیت انرژی هسته ای دارد، باید افشاء کرد. لافلاً ایران نیازی به چنین چیزی ندارد. یعنی ما حالا حتی نیازی به انرژی هسته ای را رد می کنیم، تا چه رسد به تسلیحات هسته ای. و فکر می کنیم از این طریق است که می شود چاشنی بحران کنونی و یا چاشنی یک جنگ و رویا روی احتمالی را در آورد.

مساله دیگر در تأکیدات ما این است که جنبش های اجتماعی در ایران اساساً نیروهائی هستند که علی القاعده قبل از هر چیز علیه جمهوری اسلامی هستند. و اینها فقط از طریق رویا رونی هایشان است که می توانند مستقل از جمهوری اسلامی علیه آمریکا هم بایستند. در واقع اگر می خواهیم علیه جنگ در ایران مبارزه کنیم، جنبش های اجتماعی موجود نبایستی خواسته ها و مبارزات و نیازهای نقدشان را مسکوت بگذارند. این تأکید اصلی ماست و

بنابراین است که روی جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش ملیت های زیر ستم، جنبش جوانان و جنبش های فرهنگی، تأکیدات ویژه ای داریم. و در این رابطه چون در رویا رونی های بین آمریکا و جمهوری اسلامی، هر دو طرف از مساله ملیت ها بهره برداری می کنند، توجه ویژه ای هم به مساله ملیت ها شده که گفته می شود هر دو نیروی ارتجاعی از آن بهره برداری می کنند، منتهی اصل مساله ملی که ملیت ها ی زیر ستم در ایران مشکلاتی دارند، نادیده گرفته نشده است.

ما با خوش بینی و امیدواری به جهت گیری جنبش های اجتماعی موجود ایران نگاه می کنیم و فکر می کنیم از طریق اینهاست که مردم ایران می توانند توانمندتر شوند و در مقابل هر دو نیروی اهریمنی بایستند. تأکید ما اینست که همه نیروهائی که بیکی از دو طرف می غلند حتماً افشاء شوند، حتماً مردم از آنها فاصله بگیرند، چون آنها فاجعه را نزدیکتر می کنند و خطر را بیشتر می کنند. این مشخصات کلی و تیتروار تحلیل ماست در این دوره.

تلویزیون برابری: خیلی ممنون آقای شالگونی. اکنون از آقای حسن حسام می پرسیم که در مقابل این وضعیتی که آقای محمد رضا شالگونی تصویر کردند، نظر سازمان شما در مورد صفوف اپوزیسیون چیست؟ سازمان شما در اینمورد چه دیدی دارد و چه نظری در مورد انعکاس این وضعیت در بین نیروهای اپوزیسیون دارد؟ و اصولاً برای باز سازی جنبش سوسیالیستی و جنبش های اجتماعی در داخل ایران سازمان شما چه تلاشی را در دستور کار خودش قرار داده و چه وظایفی را در مقابل خودش می بیند؟

حسام: من به شما و بینندگان عزیز تلویزیون برابری سلام عرض می کنم. با تأکید بر تمام صحبت های رفیق بسیار عزیزم محمد رضا شالگونی، من می گویم به دو سوال شما که هر کدام چهار پنج دقیقه وقت می برد، خیلی تیتروار پاسخ بگویم. حقیقت اینست که آنچه رفیق شالگونی از چشم انداز جنگ و منافع ارتجاعی دو طرف گفت، مصیبتی را که بر سر مردمان ما خواهد آورد، اپوزیسیون را هم در واقع به سه بخش تقسیم کرده. یک بخش از اپوزیسیون - همانطور که رفیق شالگونی گفت- نیروی است هم در داخل میهن عزیز ما ایران و هم در خارج که نیروی است علیه جنگ و علیه هر دو ارتجاع. یعنی در مقابل تعرض امپریالیستی کنار ارتجاع آدم خوار جمهوری اسلامی نمی ایستد یا بر علیه جمهوری اسلامی کنار تعرض امپریالیستی نمی ایستد.

بنابراین: " مرگ بر جنگ"، " مرگ بر جمهوری اسلامی"؛ آن خواسته و اقدامی است که جنبش انقلابی، جنبش های اجتماعی، جنبش سوسیالیستی، چپ انقلابی ایران، طبقه کارگر و مزد و حقوق بگیران بایستی خودشان را در این راستا سازمان بدهند و در این جهت هم سونی و هم راهی شان را تدارک بیشتر ببینند. همین جا در پرتانتز عرض کنم که سال گذشته آنچه پیش آمد و در جمع بندی کنگره ما هم آمده است، این بوده است که همراهی و هم دلی جنبش های اجتماعی بیش از هر دوره ای خودش را نشان داد. همچنان که در سند سیاسی ما هم آمده، هر چند می شود گفت که چشم انداز جنینی یک همکاری بزرگ است ولی در عین حال نوید بخش این قضیه است که جنبش های اجتماعی ما دریافته اند که بدون همراهی با همدیگر نمی توانند جنبش جنبش ها را بوجود بیاورند. سال گذشته ما شاهد بودیم که در جنبش کارگران ایران و مخصوصاً کارگران شرکت واحد، جوانان وارد شدند، زنان وارد شدند، جنبش روشنفکری و فرهنگی ایران و کانون نویسندگان ایران وارد شدند. در جنبش زنان دیدیم که کارگران و بویژه جوانان و دانشجویان مداخله فعال کردند و حتی بزندان رفتند. این خود یک نوید درخشانیست!

آن بخش از مردم ایران که خودشان را در مقابل دو ارتجاع می بینند، همدست یکی از آندو نخواهند شد ولی در اپوزیسیون ما شاخه های دیگری وجود دارد. عده ای گمان می کنند که از " امام زاده بوش" و آمریکا می توانند امیدی داشته باشند که آنان به جمهوری اسلامی فشار بیاورند و جمهوری اسلامی را بیاندازند و کشور ما را " گل و بلبل" کنند. با اینکه تجربه عراق را روبروی خودمان داریم و اینکه عراق تبدیل به خاکستر شده و برادر کشی و خواهر کشی روز بروز تشدید می شود، همچنان عده ای در اپوزیسیون هستند که دنبال کرامات امپریالیسم آمریکا هستند. نه فقط دنبال کراماتش هستند بلکه پول هم می گیرند و دستگاه تبلیغاتی شان را با پول آمریکا می سازند و از حمایت آنها برخوردارند. در این میان البته

یک عده ای هم در همین طیف هستند که می خواهند وجیه المله باشند ، اینها باحمله نظامی توافق ندارند ولی فکر می کنند با تحریم اقتصادی می شود کاری کرد . تحریم اقتصادی چه کسی را فلج می کند؟ اکثریت لگد مال شدگان، اکثریت تهی دستان و مزد و حقوق بگیران و کارگرانی را که چند ماه حقوق شان را نگرفته اند ، خانه خراب می کند . در بستر یک بحران اقتصادی همه جانبه در ایران، تحریم اقتصادی دستگاههای تولیدی را فلج می کند و امکانات نیروی کار را برای کارایی کاهش می دهد . فلاکت و گرسنگی و بحران عمیق را در اعماق تشدید می کند . هیات حاکمه چه زبانی از تحریم های اقتصادی می بیند ؟ هیات حاکمه ایران اتفاقاً بر آن سوار می شود تا هر نوع جنبش اعتراضی را خفه کند. بنابراین چه آنهایی که خواهان حمله نظامی آمریکا به ایران برای از بین بردن شر بدتر هستند و چه آنهایی که خواهان تحریم اقتصادی هستند ، در واقع در کنار مردمانشان نیستند.

تلویزیون برابری: آقای حسن حسام می توانم این سوال را بکنم که چرا در سند سیاسی شما این سازمانها به اسم و هویت مطرح نشده اند و در این رابطه صراحت داده نشده ؟

حسام : من بایستی بشما عرض کنم که من مثل شما به اینکار سازمانمان اعتراض دارم . نظر من هم اینست که کنگره سازمان ما می بایستی احزاب و گرایشاتی را که چه به ارتجاع امپریالیسم دخیل بسته اند و چه به ناسیونالیسم پشتد ارتجاعی و پشتد عقب مانده پناه برده اند و فکر می کنند با حمایت از جمهوری اسلامی باید جلوی تعرض امپریالیسم را بگیرند، در سند سیاسی اش نام می برد . ولی اکثریت کنگره ما-دموکراسی است دیگر! - رای داده که نام نبریم و این قاعده را رعایت کنیم و من هم چون سخنگوی کنگره نیستم - که البته هیچ یک از سه نفر ما نیستیم - به تبعیت از اکثریت نام نخواهم برد ولی حق با شماست .

تلویزیون برابری : خاتم نیسکیلی ، امروز آمریکا بر سر مساله ملی در ایران سرمایه گذاری کرده و سعی می کند برموج نارضایتی های قومی در ایران سوار شود و البته این یک وجه قضیه است و بر اعتراض جنبش های دیگر هم چشم دوخته ولی به مساله و معضل قومی در ایران توجهی ویژه دارد و حتی در آینده نیز می تواند با دامن زدن به آن اهداف خودش را دنبال کند . می خواستیم بدانیم که سازمان شما در این رابطه چه نظری دارد و چه واکنشی را نسبت به مساله ملی باید در دستور کار خود قرار بدهد که هم بشود به حق تعیین سرنوشت ملل احترام گذاشت و هم بشود با سیاست ارتجاعی ای که آمریکا دنبال می کند مبارزه کرد و هم بی توجهی نیروهای را که امروزه بهیچ وجه حق تعیین سرنوشت را نمی پذیرند ، نشان داد؟ ممنون می شوم که نظر سازمان و کنگره را در این رابطه بگویند.

نیسکیلی : با سلام به بینندگان تلویزیون برابری . همانطور که رفقای عزیز من اشاره کردند و در سؤال خود شما هم مشخص بود، دقیقاً درست است که در این سند بویژه به مساله ملی تاکید بیشتری شده، دقیقاً از این زاویه که خودتان مطرح کردید . ایران همیشه یک کشور کثیرالمله بوده و ملیت های مختلف با همدیگر زندگی کرده اند ولی از سوی نیروهای مترقی همیشه به ستم ملی کم بها داده شده و بویژه در دوران اخیر و بعد از انقلاب بهمن . اکنون در برنامه هائی که آمریکا برای تغییر آرایش منطقه پیش می برد و روی جنبش های ملی در ایران سرمایه گذاری کرده، به این مساله در جنبش های مترقی داخل ایران بیشتر دامن زده شده که چون آمریکا در آنجا سرمایه گذاری کرده در نتیجه جنبش های ملی نادیده گرفته شوند . و دیگر جنبش ها بجای توجه دادن باینکه ستم ملی بخشی از ملیت های ساکن ایران را از همراهی و همگامی با دیگر جنبش های ایران باز می دارد، از آن فاصله گرفته اند و زیر این نام که آمریکا در آنجا سرمایه گذاری می کند، روی ستم ملی و ضرورت مبارزه علیه ستم ملی سرپوش گذاشته اند .

در واقع بخشی از اپوزیسیون ایرانی هم با تاکید وارونه ای بر تمامیت ارضی، عملاً به جدائی ملیت ها در داخل ایران دامن می زند . واقعیت اینست که طبقه کارگر ما فقط از مردان و از ملیت واحدی تشکیل نمی شوند ، آنها از ستم های مختلفی رنج می برد ، از جمله ستم ملی. بخش بزرگی از مردم کشور ما و بویژه طبقه کارگر ما از تحصیل و آموزش بزبان مادری خودشان محروم هستند . آموزش پایه اصلی برای بالا بردن سطح آگاهی طبقاتی است و پایه اولیه بالا بردن سطح آگاهی جنسیتی در رابطه با زنان است . اگر از

سوی جنبش های دیگر اجتماعی، جنبش طبقاتی و جنبش زنان ، مساله ستم ملی دیده نشود و بر آن سرپوش گذاشته شود، در واقع آنان پایه اجتماعی خودشان را محدود می کنند. عملاً خودشان را از حرکت جمعی طبقاتی خودشان باز می دارند و یا جنبش زنان هم از حرکت عمومی همه زنان باز میمانند.

سند به حق به این مساله توجه دارد که هم گرای و گسترش دامنه جنبش های مردمی از طریق توجه به واقعیت همه اشکال موجود ستم و نابرابری و مبارزه علیه آنها امکان پذیر است ، نه از طریق نادیده گرفتن آنها. مثلاً دست گذاشتن روی ستم ملی و مبارزه علیه آن به معنای ایجاد تفرقه میان ملیت های مختلف ایران نیست ، اتفاقاً عدم توجه باین مساله می تواند باعث خطر جدائی ملیت هائی از ایران بشود. سازمان ما بر این تاکید دارد که جدا شدن و پاره پاره شدن ملیت های مختلف ایران کمکی به حل مشکلات اقتصادی و حل مشکلات تبعیض جنسیتی در داخل ملیت ها نمی کند و این راه حلش نیست و اتفاقاً برای غلبه بر آنها ما نیاز داریم که این ستم ها را بشناسیم و متقابلاً و با حمایت از همدیگر مانع این جدائی شویم . و اتحاد ملیتها باید داوطلبانه باشد و غیر از این راهی نیست .

تلویزیون برابری : با تشکر از توضیحات خاتم نیسکیلی ، بحث را با آقای شالگوئی پی می گیریم. آقای شالگوئی ، در هر حال جنبش های اجتماعی در ایران جلوه های مختلفی دارند. از جنبش کارگری گرفته تا جنبش دانشجویان ، جنبش زنان و جنبش ملیت های مختلف ایران؛ اصولاً جنبشی که باید محصول هم گرای همه این جنبش ها باشد ، و یا جنبش جنبش ها ، چه مشخصاتی باید داشته باشد؟ در جانی از سند سیاسی سازمان شما مطرح می شود که آهنگ نامناسب سیاسی شدن هر حرکتی احتمال سرکوب آنرا افزایش می دهد، ولی درجای دیگری تاکید می کند که جنبش های اجتماعی هر چه سریعتر باید سیاسی بشوند اما مشروط باینکه به اثرات آن در پایه خود بی تفاوت نباشند . در هر حال این نکته را که مربوط به شکل گیری جنبش های اجتماعی است و ملاحظاتی را که وجود دارد و بخصوص نکته ای را که می تواند توهم زا باشد، توضیح بدهید .

شالگوئی : تشکر می کنم از سوال مهمی که مطرح کردید . اولاً ما جنبش های اجتماعی موجود را زیر مجموعه یکدیگر نمی دانیم . اینها جنبش هائی هستند که هر کدام با منطق خاص خودشان حرکت می کنند ، به نظر ما باید به این نکته باید توجه داشت . و بعد هم باید توجه داشته باشیم که همبستگی هائی که خوشبختانه به صورتی آید بخش بین این جنبش ها در حال بوجود آمدن است ، هنوز که هنوز است جنبه نفی دارد . یعنی در مقابله با جمهوری اسلامی است که اینها به همدیگر نزدیک می شوند . ما این نوع همبستگی و همگرایی جنبش های اجتماعی را کافی نمی دانیم و معتقدیم که بایستی این همبستگی محصول یک چیز اثباتی و ارگانیک در داخل خواست ها و حرکت های آنها باشد .

نکته دیگر مورد تاکید ما اینست که بایستی به پایه جنبش های اجتماعی توجه بیشتری بشود. یعنی معتقدیم که اگر پایه توده ای جنبش های اجتماعی موجود نتواند گسترش پیدا کند ، عملاً چیز دندان گیر و موثری در مقابله با جمهوری اسلامی، در مقابله با این وضعیت آبیستن فاجعه ، در مقابله با دشمنان مردم ایران و همچنین در جهت آن ایرانی که اکثریت عظیم مردم زحمت کش ایران می خواهند، حاصل نخواهد شد. بنابراین تاکید می داریم و شما هم به آن اشاره کردید ، اینست که معتقدیم که در وضعیت کنونی در مقابله با رژیم استبدادی که هر حرکت اعتراضی را سرکوب می کند ، خواه ناخواه جنبش های اجتماعی بسرعت سیاسی می شوند . این هم خوبست و هم می تواند جنبه منفی داشته باشد . بعلاوه قدرتی مثل آمریکا می خواهد از این مساله بهره برداری کند . آنها با رسانه هایشان ، با امکانات و تبلیغاتشان و حتی با منابع مالی شان سعی می کنند که جنبش های اعتراضی مردم ایران را زیر نفوذ خودشان در بیاورند . ما معتقدیم که جنبش های اجتماعی هر چه سریعتر سیاسی تر شوند، یعنی علیه قدرت حاکم برخیزند و هم گرایی پیدا کنند، نفع ماست و حیاتی است که چنین چیزی بشود ولی این نیابستی به آن قیمت صورت بگیرد که پایه این جنبش ها فرو بریزد. یعنی کارهائی بکنند که اساساً بین مردم با آن خواسته های مشخصی که در جنبش های مشخص وجود دارد، فاصله بیافتد. اگر این اتفاق بیافتد، خودبخود از زیر ، همه چیز فرو خواهد ریخت. بزرگترین قدرتی که می تواند مردم ایران را به میدان اقدام

مستقل توده ای بیاورد، جنبش های واقعاً موجود هستند که در حال ساخته شدن اند. اگر این جنبش ها به پایه توده ای خودشان متصل نشوند، یا پایه توده ای شان ضعیف شود و یا سرکوب بگونه ای باشد و وضعیتی پیش بیاید که پایه هر یک از این جنبش ها نتوانند با رهبری و جهت هدایت کننده آن همراه شوند، شکاف خواهد افتاد. یعنی نه تنها هم گرانی اتفاق نخواهد افتاد، نه تنها جنبش ها نیرومند تر نخواهند شد، که حتی خود آن سیاسی شدن و علیه قدرت برگشتن و جهت اثباتی پیدا کردن هم ضعیف خواهد شد.

این آن چیزی است که باید مورد توجه فعالان جنبش های مختلف قرار بگیرد. فکر می کنیم که بیش از حد سیاسی شدن و مصنوعی سیاسی کردن جنبش ها بضرر ماست و باید از آن اجتناب شود. این آن تاکید ماست و بهمین خاطر است در سند کنگره تاکید اصلی ما در رابطه با جنبش های اجتماعی اینست که هر چه بیشتر باید پایه جنبش ها تقویت بشود. و نیز این تاکید را داریم که همگرایی جنبش ها اساساً از طریق دست یافتن به اشتراکات در افق های بزرگ تاریخی می تواند بوجود بیاید. مثلاً جنبش زنان در صورتی می تواند واقعاً با جنبش کارگری پیوند بخورد و همگرایی داشته باشد، همین طور جنبش کارگری با جنبش ملی و جنبش دانشجویی با جنبش های فرهنگی، محیط زیست، ضد جنگ و غیره، که واقعاً مناسبات اینها در ذهنیت شرکت کنندگان، در ذهنیت اکثریت مردم پیوند بخورد. و گرنه چیزی حاصل نخواهد شد. این نکته بسیار مهمی در سند کنگره ماست. مثلاً واقعیت این است که بخش بزرگی از زنان ایران کارگر هستند، یا خودشان مستقیماً کارگرند و یا به خانواده های کارگری تعلق دارند. و بنابراین است اصلاً نمی شود جنبش کارگری کنار گذاشته شود و جنبش زنان پیش برود و همبستر جنبش کارگری نمی تواند بی توجه به جنبش زنان پیش برود. یا همانطور که رفیق نیسکیلی گفتند بخش قابل توجهی از طبقه کارگر و مظلوم ترین بخش کارگران ما در بین ملیت های زیر ستم هستند. بنابراین ایشان را بایستی از طریق پیوند دادن شان، از طریق یافتن افق های مشترک بهم نزدیک کرد. اینست که ما فکر می کنیم جنبش طبقاتی معطوف به سوسیالیسم است که می تواند این افق های وسیع را بوجود بیاورد. نه اینکه به طور مصنوعی و تحمیلی شعار بدهیم سوسیالیسم! سوسیالیسم! نه، وقتی اکثریت مردم در جنبش های مختلف خواسته هایشان را مطرح می کنند، خواه نا خواه از آن طریق اشتراکات نیرومندی بوجود می آید. این آن نکات است که ما رویشان تاکید ویژه ای داریم.

تلویزیون برابری: خیلی ممنون آقای محمد رضا شالگونی. حالا از آقای حسام می پرسم که رابطه سازمان شما با این جنبش های اجتماعی چگونه است؟ در سند سیاسی شما به نوعی با فرقه گرانی مقابله شده. در عرصه سیاسی شاهد هستیم بسیاری از سازمانهای سیاسی تلاش می کنند که مهر و نشان خودشان را بر این جنبش های اجتماعی بگذارند و آنها را زیر مجموعه ای از خودشان بکنند. می خواستیم که نقد و انتقاد سازمان شما را در این رابطه بشنویم و اینکه جایگاه سازمان شما و عملکرد واقعی آن در رابطه با این جنبش های اجتماعی چه وظایفی را در مقابل خودش قرار داده است؟

حسام: این نقدی که سازمان دارد مربوط به امروز و فردا نیست. در واقع بعد از محکم تر شدن سرکوب جمهوری اسلامی در اوایل دهه ۶۰، ما جنبش کارگری و نقش چپ را در درون طبقه کارگر جمع بندی کردیم. نکته تکه کردن کارگران ایران بویژه در سالهای 57 تا 59 توسط احزاب و سازمانهای سیاسی و هر گروه از آنان پوششی برای خود قرار دادن، و این جنبش طبقاتی را به "دکانها" و فرقه های مختلف قطعه قطعه کردن، مورد نقدا بود. اکنون ما بطریق اولی با شفافیت بیشتری روی این مساله نظر داریم و موضع انتقادی روی آن داریم. و قتیکه ما معتقدیم که طبقه کارگر با این گستردگی عظیمی که دارد، لزوماً نمی تواند در یک حزب سیاسی حضور پیدا کند و می تواند از احزاب مختلف بر بیاید، بنابراین معلوم است که مخالف هر نوع "دکان" سازی هستیم. حتی ما مخالف یکدست کردن مسلکی آن هستیم، و حتی مخالف ایدئولوژیک شدن آن و بنابراین بطور طبیعی و روشن معتقدیم که این سیل خروشان جنبش اجتماعی که بر بستر جنبش طبقاتی در پیشاهنگی طبقه کارگر قرار دارد، بایستی از بیماری فرقه گرانی و تکه تکه کردن مصنوعی اش فاصله بگیرد. ما با آن احزاب و سازمانهایی که بشکل فرقه ای بر این مسائل سوارند و اقدامات

جنبش شکنانه را اینجا و آنجا به حسابهای حزبی خودشان می گذارند، مخالفیم و وقتی مخالفیم بخودمان اجازه چنین کاری را نمی دهیم.

ما معتقدیم که سازماندهی اجتماعی را از اینجا - خارج از کشور- نمی شود "فرمایش" کرد. جنبش اجتماعی خودش را باز تولید می کند و جنبش طبقاتی هم خودش را باز تولید می کند. دفاع از حق تشکل کارگری کار ماست ولی تشکل صف مستقل کارگران کار ما نیست. مداخله در نحوه پیشبردش هم کار ما نیست هر چند نگاه نقد آمیز و احتمالاً تعریف و تحلیل مشخص وظیفه ماست. ما بطور عمده در تبعید بسر می بریم و این نکته مهمی است و از اینرو در تمامی این سالها در اسناد سیاسی ما مقابله با فرقه گرانی می آید و گرنه ما معتقد بودیم و هستیم که بدون یک همراهی و همدلی زیر اقدامات عمومی نمی شود حرکت را به سمت حتی مقابله با هر دو ارتجاعی که رود روی ما هستند، شتاب داد.

جنبش ضد جنگ که ما مطرح کردیم، جنبشی است که نمی شود با یک تفسیر معین سیاسی در آن حرکت کرد. بالاخره این جنبش یک مشخصات عمومی دارد: آتهانی که علیه تعرض ارتجاعی جمهوری اسلامی اند، آنها نی که علیه تعرض امپریالیستی هستند و ضدیت با جنبش را مقابله با این دو ارتجاع می دانند و در واقع صدای سوم را منعکس می کنند، می توانند با همدیگر در یک ظرف های متناسب با وضعیت شان جمع شوند و حرکت کنند. همینطور است جنبش طبقاتی؛ چه در یک کارخانه مشخص و اخص، چه در یک لایه از طبقه کارگر و چه در سطح بسیار گسترده اش، بسترهای کار مشترک وجود دارد ولی بسترهای کار مشترک نبایستی باعث شود که به تکه تکه کردن و جدا کردن طبقه و چه سایر لایه های اجتماعی مزد و حقوق بگیران بپردازیم و دچار این بیماری شویم.

تلویزیون برابری: خیلی ممنون آقای حسن حسام. خوب حالا بحث را با خانم حمیلا نیسکیلی ادامه میدهم: خانم نیسکیلی در سند سیاسی شما تاکید شده که جنبش کارگری ایران باید تا حدی، هم زنانه شود و هم ملی. در هر حال بخش اعظم کارگران را زنان تشکیل می دهند و بخش بزرگی از کارگران نیز متعلق به ملیت های مختلف ایران هستند، نمی توان نسبت به این دو مساله بی تفاوت بود. ولی می خواستیم بدانیم که حدود و ثغور این مساله چقدر است؟ چقدر بایستی زنانه شود؟ آیا همه زنان را می تواند شامل شود؟ چقدر باید ملی شود و با مسائل ملی هماهنگ شود و خودش را تطبیق بدهد؟

نیسکیلی: ما در قطعنامه تاکید داشتیم که نه فقط زنانه، نه فقط ملی، بلکه واقعیت اینست که جنبش های اجتماعی نمی توانند نسبت به وقایع یا مسائل جاری و روزمره ایران بی اعتنا بمانند. اینها به طرح مشکلات روزمره مردم نیاز دارند. نتیجه آنست که مجبور هستند زنانه شوند، مجبور هستند ملی شوند و اگر نگوئیم مجبور هستند که در واقع برای اینکه مثلاً جنبش زنان بتواند تمام زنان از طبقات مختلف گرد خودش بیاورد، باید مسائلی را که در اقل و طبقات مختلف زنان مطرح است، مد نظر قرار دهد. همانطور جنبش ملی برای طرح مسائلی که برای کل جامعه خودش مطرح است، مجبور است به مساله زنان خودش توجه کند، مجبور است به مساله جوانان خودش توجه کند. همینطور طبقه کارگر برای اینکه تمام کارگران را بحرکت در بیاورد، باید به جنسیت و قومیت و محیط زیست آنها توجه کند. اتفاقاً سند به تمام این مسائل توجه داده و لزوم طرح مسائل اجتماعی را برای همه جنبش ها بعنوان نقطه پیوند و اشتراک جنبش های مختلف و تقویت این جنبش ها می شود، طرح کرده. فرضاً تاکید بر این کرده که نمی شود نسبت به محیط زیست بی اعتنا بود، نمی شود به مساله اعتیاد بی اعتنا بود، نمی شود به مسائلی که دامنگیر جوانان شده بی اعتنا بود و در این رابطه است که به جنبش زنان هم از این زاویه نگاه کرده. جنبش زنان وقتی می تواند یک جنبش همه گیر زنان شود که به لایه های مختلف، اقشار مختلف و طبقات مختلفی که در داخل این جنبش نیروی بالقوه آن هستند، توجه لازم را کرده باشد تا بتواند آنان را جلب و جذب کند به مبارزه برای حقوق خودشان. فرضاً جنبش زنان نمی تواند به مساله آموزش به زبان مادری بی اعتنا باشد. برای اینکه زنی که بخواهد حقوق خودش را بشناسد، باید یک آموزش اولیه داشته باشد و این آموزش اولیه وقتی به

گزارشی مستند و تکان دهنده از زوایای پنهان طرح ارتقای امنیت اجتماعی در ایران

فعلان حقوق بشر در ایران



از اواخر اردیبهشت ماه سال 1386 سلسله عملیات های پلیسی در سرتا سر کشور خصوصاً در تهران از طریق نهاد های انتظامی و امنیتی با نام ارتقای امنیت اجتماعی شروع شد ، که موجی از تنش ها و حاشیه ها را در ابعاد داخلی و خارجی رقم زد.

مسئله افکار عمومی در سایه حمایت رسانه های دولتی ، از این طرح تنها آنچه را که گردانندگان پشت صحنه این طرح سیاسی تمایل داشتند ملاحظه نمودند . علی رغم اینکه اکثریت مطلق قربانیان این طرح از محرومترین لایه های اجتماعی که به هیچگونه نهاد ، مجموعه یا تریبونی برای بیان حقایق دسترسی نداشتند ، این مجموعه موفق شد تا با بازگشت تعداد کثیری از افراد قربانی این طرح که با بلاقید آزاد شدند یا با ضمانت به جامعه بازگشتند و یا به زندان های مختلف منتقل شدند ، فرصتی برای مستند سازی پشت صحنه این طرح فراهم آورد و با اینکه قلم قاصر از بیان دیده ها و شنیده های وحشتناک صورت پذیرفته توسط نهادهای مدعی حراست از حقوق اجتماعی است سعی گشته است حداقل رسالت افشای نقض حقوق انسان ها در حد توان صورت پذیرد .

آغاز طرح :

پایگاه ها و نهاد های مرتبط در انجام عملیات ارتقای امنیت اجتماعی 1 و 2 در تهران

در این عملیات 32 کلانتری پلیس و 12 پایگاه پلیس امنیت و 5 حوزه اصلی و قرارگاه اطلاعاتی پلیس و تمام پایگاه های بسیج در پوشش ستادهای امر به معروف و نهی از منکر به شرح ذیل شرکت داشتند . کلانتری های 1 با هنر ، 2 پاسداران ، 3 ولیعصر ، 4 خرمشهر ، 5 میرزای شیرازی ، 6 نامجو ، 7 فلسطین ، 8 آزادی ، 9 بهارستان ، 10 پیروزی ، 11 حسام الدین ، 12 ابوسعید ، 13 پانزده خرداد ، 14 آیت الله سعیدی ، 15 هلال احمر ، 16 خزانه بخارایی ، 17 جوادیه ، 18 ستارخان ، 19 مهر آباد ، 20 ابوزر غفاری ، 21 دهم فروردین ، 22 دربند ، 23 شهید باهنر ، 24 کلاه دوز ، 25 سیدجمالالدین اسد آبادی ، 26 تهران پارس ، 27 فرجام ، 28 پیروزی ، 29 ولی عصر ، 30 نازی آباد ، 31 فدائیان اسلام ، 32 خاوران

پایگاه های دوازده گانه پلیس امنیت به شرح زیر:

پایگاه یک شمیرانات ، پایگاه دو سیدخندان ، پایگاه 3 نیلوفر ، پایگاه 4 هفت حوض ، پایگاه 5 خواجه نظام ، پایگاه 6 خاوران ، پایگاه 7 ارگ ، پایگاه 8 میدان حر ، پایگاه 9 ، پایگاه 10 ، پایگاه 11 ، پایگاه 12

حوزه های پنجگانه اطلاعات نیروهای انتظامی

1- حوزه مرکزی تهران ، 2- حوزه شمال تهران ، 3- حوزه جنوب تهران ، 4- حوزه غرب تهران ، 5- حوزه شرق تهران

نوع و نحوه برخورد در زمان دستگیری

دستگیری در منازل در روزهای آغازین طرح :

نحوه دستگیری و برخورد کلی در مورد افراد دستگیر شده در منازل به این شرح بود که فرماندهانی همچون سردار معمولی که صدها پلیس نقابدار را به همراه داشتند و به خانه ها حمله می کردند و از دیوار و بام آنها و همسایه های بی گناه آنها بدون اذن و هماهنگی در نیمه های شب بالا می رفتند و درب ها را میشکستند و حريم خصوصی افراد را مورد تجاوز قرار می دادند و پدر را در برابر چشمان همسر و فرزندان ، مضروب می کردند و شکنجه می دادند ، شلوار پدر را در برابر چشمان فرزندان از تن خارج می کردند ، پسر را در برابر چشمان مادر و خواهر لگد مال می کردند و افراد را با تن لخت و یا با لباس خواب به کوچه یا محل تجمع مردم می بردند .

هیچگونه محدودیتی در حمله ها و عملیات وجود نداشت حتی شکستن درب منازل یا اتاق های که در آن نوامیس و فرزندان متهمین با وضعیت نامناسب قرار داشتند و هیچگونه محدودیتی در زمینه حفظ حریم و حرمت و حیثیت و آبروی افراد در محدوده منازل مراعات نمی شد و هیچگونه توجه ی به پوشش نامناسب زنان و مردان افراد سالخورده و حتی کودکان ، دختران و پسران غیر مرتبط با موضوع نمیشد .

زبان مادری نباشد هر چند سالهانی هم بمدرسه رفته باشد، باز هم آنچه به زبان دیگری آموخته فراموش می شود و در واقع تمام سواد از بین می رود، و جذب به مبارزه آگاهانه جمعیت بی سواد هم مشکل است.

همینطور روی خود مساله ملی هم : اگر جنبش های ملی به مساله پدر سالاری توجه نکنند و به آن مشکلی که زنان ملیت های مختلف با آن درگیر هستند، نپردازند، در نتیجه نیروی بالقوه خودشان را که زنان هستند ، جذب مبارزه نکنند ، نمی توانند جوانان خودشان را جذب مبارزه کنند . خوشبختانه نیروی جوانان الان نیرونیست که خواهان تغییر روابط است و نیروی بالنده کشور است . برای جذب این نیرو هر کدام از جنبش ها باید روی چیزهایی که تا کنون مسکوت گذاشته اند تجدید نظر کنند و از آن جمله باید با مردسالاری با پدر سالاری مبارزه کنند.

تلویزیون برابر: خیلی ممنون خانم نیسکیلی . بحث مربوط به سند را به پایان می بریم و فقط یک سنوال در حاشیه این بحث از آقای حسن حسام می پرسیم . آقای حسن حسام ممنون می شویم که توضیح دهید که چرا کنگره شما بشکل علنی برگزار نمی شود؟ ومهمانان دعوت شده به کنگره شما محدود هستند؟ آیا این توهم بوجود نمی آید که سازمان شما یک سازمان در خود است ؟ شاید این سنوال بسیاری دیگر در بیرون سازمان شما باشد! در این رابطه چه توضیحی دارید؟

حسام: اولین جوابی که می توانم خدمت شما عرض کنم اینست که ما یک سازمان براندازیم یعنی ما رژیم جمهوری اسلامی ایران رامانع مقدم تحقق آزادی ، برابری، برابرحقوقی و سوسیالیسم می دانیم . بنابراین با این رژیمی که تا دندان مسلح است ، در حال جنگیم . این رژیم نشان داده که همه ظرفیت ها را برای آدم خواری دارد. از اینرو ما نمی توانیم گردنمان را در اختیار " زنگی مست " بگذاریم و این طبیعی است . خود من آدم علنی هستم ولی سازمان ما اقداماتش مخفی ، نیمه مخفی و علنی است . بنابراین نمی تواند همه مهره و نیروها و کادراهایش را به خیابان بیاورد.

طبیعی است که ما مخفیانه کنگره می گذاریم و مهمانان را با پرسیب هانی دعوت می کنیم . ما هیچوقت دعوت عام از مهمانان نکرده ایم . ماکسانی را که عضو جنبش طبقاتی هستند و مبارزه فعال و زنده می کنند ، کسانی را که برای سوسیالیسم مبارزه می کنند با هر تفسیری که دارند اما برای آن مبارزه می کنند- دعوت می کنیم و در کنگره هم خصلت هم رانی و مشورتی دارند. ما مواضعی را که مورد اختلاف است، در پیش نویس طرح هایمان همیشه منعکس کرده ایم. هیچ مانع حقوقی ، لاقال طی پانزده سال گذشته در درون سازمان ما وجود ندارد که نوشته ای را - مگر آنکه فحاشی بی ادبانه به شخص یا نهادی کرده باشد - منتشر نکنیم . چه از اعضای سازمان خودمان و چه از بیرون سازمان. در همین کنگره اخیر رفیق برهان یکی از کادراهای برجسته سازمان ما در مخالفت با سند مطلب نوشت یا رفیق هادی یکی دیگر از کادر های ما مطلب نوشت . یکی از مخاطبین ما از ایران که حتی نمی دانیم کیست چون نظرش را مستند فرستاد، ما آنرا منعکس کردیم . بنابراین هر نوشته ای را با کمال میل و بدون هیچگونه مانع حوقی منعکس می کنیم .

کنگره ما سمینار بحث های دانشمند انه نیست یا سمینار بحث روی مسائل آکادمیک نیست ! کنگره یک سازمان رزمنده است که ده ها مطلب ریز و درشت دارد که جز خودش کس دیگری نباید بشنود و این مطالب هم لزوماً به بحث های سیاسی مربوط نمی شود . بهمین دلیل و چون در چنین وضعیتی هستیم ، متناسب با این وضعیت سطح علنیت خودمان را سازمان داده ایم . این بهیچ وجه - تاکید می کنم - مانع از این نیست که نظر مخالفان چه از درون سازمان و چه از بیرون آن ، منعکس نشود و منعکس کرده ایم و تا زمانیکه راه کارگر وجود دارد ، منعکس خواهد کرد و باید هم بکنند!

تلویزیون برابر: خیلی ممنون از آقای محمد رضا شالگونی ، خانم حمیلا نیسکیلی و آقای حسن حسام که دعوت تلویزیون برابری را برای انجام این میز گرد پیرامون سند سیاسی دوازدهمین کنگره سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) را پذیرفتند.

.....

مامورین اکثراً در عملیات های بازداشت در منزل فقط به بهانه ایجاد رعب و وحشت و کشاندن همسایه ها به کوچه ، درب و دیوار و سقف منازل متهمین بازداشتی را به گلوله می بستند بدون اینکه در نظر داشته باشند که این نوع عملیات های وحشت آور و متوحشانه بر روی روح و روان زن و مرد ، پسر و جوان ، دختر و پسر خردسال در محدوده منازل چه تاثیری می گذارد . افراد بازداشتی در مرحله دستگیری منازل ، اکثراً از افراد شناخته شده و دارای شناسنامه قضایی و کفبری بوده اند را اینگونه بازداشت می کردند و پس از بازداشت با ضرب و شتم به محیط کوچه و خیابان محل سکونت انتقال و با تیراندازی مردم را جمع می کردند آنها در مورد دستگیری متهم تبلیغات می کردند و او را وادار می کردند که با استفاده از بلندگوهای اتومبیل های پلیس به خود و نوامیسش توهین و ناسزا بگوید .

دستگیری افراد در روزهای بعدی طرح ارتقا امنیت اجتماعی :

اکثریت افرادی که در روزهای بعدی طرح ارتقا امنیت اجتماعی دستگیر شدند هیچگونه ارتباطی با اتهامات و چارچوب های امنیتی گفته شده در این طرح نداشتند و فقط از جهت بالا بردن کمیت عملیات و بالا بردن آمار و بیان عملیات دستگیر شدند که اکثر آنان نیز پس از مدت کوتاهی از یک الی 4 ماه از بازداشتگاه بطور بلاغی و بدون اینکه کیفر خواستی در موردشان صادر شود آزاد شدند.

این افراد شامل معتادان تابلو ، خلافکاران محلی شناخته شده ، جوانان تجمع کننده در سر کوچه ها ، جوانان در حال تفریح و تجمع کرده در پارک ها ، افراد مشکوک به فروش مواد مخدر ، مشروبات الکلی و یا فیلم های غیر مجاز و ولگردهای خیابانی ، دارندگان وسایل نقلیه ای که تولید آلودگی صوتی می نمودند و کاسب های سرپایی میداین و خیابان های پر تردد که مزاحم کسب و کار سایر کسبه و از جمله مغازه داران محسوب می شدند بودند.

همچنین عده ای از مشتریان سفرخانه ها و قهوه خانه ها و مکان های تفریحی محل تجمع دختران و پسران که عملاً اکثریت آنان مرتکب هیچگونه جرم قابل تعریفی نشده بودند و با یورش پلیس به محل تجمع و استقرار با کسب و کار این افراد آنان را با ضرب و شتم و عناوین واهی اراذل و اوباش و به منظور ارتقا امنیت اجتماعی بازداشت و به کلانتری ها و پاسگاه های پلیس امنیت منتقل نمودند ، اینگونه بازداشتی ها به بازداشت های آماری عملیات کور معروف هستند که در طی طرح های مختلف بازداشت می شوند که حتی اگر طرح جمع آوری گدایان ، ولگردان و یا سد معبر هم بود میشد عده ای را مثل همین افراد به خیابان ها فقط برای بالا بردن آمار حتی برای چند ساعت بازداشت نمایند که این تعداد بازداشت شدگان به طور کامل در دید اذهان عمومی نگه داشته شدند تا عملیات هر چه بیشتر موفق و فراگیرتر بنظر برسد.

متهمین ارجاع شده از کلانتری ها و پایگاه ها به پلیس امنیت :

در طی طرح ارتقا امنیت اجتماعی افرادی بودند که بنا به اتهامات خاصی که با مرتبط با طرح بود و یا غیر مرتبط در بازداشت گاه ها بودند و طبق دستور ، کلانتری ها و پایگاه های پلیس امنیت برای کمک به افزایش میزان بازداشتی ها ، بدون در نظر گرفتن موارد قانونی و ارجاع آنان به دادگاه ، متهمین فوق را که در بازداشتگاه های کلانتری ها و پایگاه های پلیس امنیت بودند متقلبانه به عنوان مرتبین در طرح ارتقا امنیت اجتماعی به پلیس امنیت مرکز تحویل نمودند که در این بین حتی متهمین جلب ، اختلافات خانوادگی و درگیری و یا دعوا های عادی پیش پا افتاده هر روزه در جامعه نیز دیده می شوند . البته این بازداشتی های ارجاعی به پلیس امنیت و کمپ کهریزک که اصالتاً هیچگونه عمل جنایی مستوجب چنین برخوردی انجام نداده بودند ماهیتاً بطور مطلق از دید آگاهان و مطلعین دور نگه داشته شده و قربانی خود خواهی عده ای شدند که در حال پوشش دادن عملیات پوشالی ارتقا امنیت اجتماعی بودند و فقط بلندی لیست و تعداد دستگیر شدگان برای ایشان مهم بود .

محل استقرار بازداشت شدگان قبل از انتقال به کمپ کهریزک :

افراد بازداشتی در کلانتری ها :

همانگونه که معلوم است اکثراً با تیم ها و پایگاه ها و حوزه های مختلفی در روزهای عملیات فعالیت داشتند که یکی از مراکز کلانتری های مناطق بودند و سهم بالای از شناسایی مناطق عملیات دستگیر شدگان را داشتند ، اکثریت بازداشتی ها پس از ضرب و شتم های اولیه و هماهنگی ها با پایگاه های پلیس امنیت بدانجا منتقل میشدند که میزان ضرب و شتم ، بسته به اختیارات محدود آنان و در حد سیلی و لگد و چند ضربه تسمه ، کابل یا باتوم بوده است .

بازداشتی ها در پایگاه های پر جمعیت :

می توان گفت بیش از 80% جمعیت بازداشت شده به طور مستقیم و یا غیر مستقیم و با نظارت پایگاه های پلیس امنیت بازداشت شده اند و میزان شدت عمل و ضرب و شتم در این پایگاه به مراتب از کلانتری ها شدید تر و سرسختانه تر بود و میزان اختیارات افراد شاغل در این نهاد ها در حدی بود که تا قبل از تحویل به بازداشتگاه ها و پلیس امنیت مرکز تا حد شکستن دست و پا می توانستند افراد بازداشتی را شکنجه نمایند .

از افراد معروف این شکنجه ها می توان به جلاهای نقاب به صورتی چون : سروان رضا سفری ، سرگرد اکبر محمدی ، سید علی محمد حسینی از پایگاه چهارم و آقایان زعفرانی و موسویوند پلیس امنیت و هادی ذالقدر از پایگاه دوم امنیت اشاره کرد که نقش شاخصی در شکنجه و ضرب و شتم

افراد خصوصاً بی گناهان داشته و سعی در گرفتن اغرار های اجباری و واهی تحت شکنجه از افراد بی گناه را داشتند .

بازداشتی های کلانتری ها و پایگاه های پلیس امنیت پس از انتقال به پلیس مرکزی :

پلیس امنیت مرکزی واقع در عشرت آباد - میدان سپاه محل تجمیع تمام بازداشتی های عملیات ارتقاء اجتماعی 1 و 2 بود که دارای کمترین فضای نگهداری بازداشت ها بود ، اطراف محدوده آن محل تجمع خانواده های بازداشتی ها و قربانیان طرح بود که در طی چند مرحله و در هر مرحله چند صد نفر از افراد به صورت بسیار فشرده و آزار دهنده در آن نگهداری می نمودند

شکنجه گران در این محل که مرکز عملیات محسوب می شد اختیارات بالاتری داشتند و قدرت بالای مانور در ضرب و شتم با اتکال به افراد پشت پرده چون سردار اردان و سردار محمودی برگ زرینی از شکنجه ها در مورد متهمان بازداشت شده رقم زدند.

پلیس امنیت مرکزی حتی گنجایش نگهداری 70 نفر را نداشت ولی در آن حتی تا 350 نفر در هر مرحله نگهداری می شدند به طوری که افراد روی هم فرار می گرفتند و این ازدحام جمعیت حتی اجازه برنامه ریزی و نظار را نمی داد ، اکثر شکنجه ها در برابر چشم سایر بازداشتی ها انجام می شد و افراد نقابدار در دسته های 20 نفره به سلول ها حمله می کردند و با شلنگ و باتوم و لوله های فلزی و یا باتوم های شوک دار (برقی) نفرات را ضرب و شتم می کردند .

موی سر تمام افراد را بدون استثناء در همان لحظه ورود با شماره صفر اصلاح می نمودند و برای بالا بردن میزان رعب و وحشت در حالی که تعداد زیادی دست و پا در زیر ضربات افراد پلیس امنیت و افراد نقابدار شکنجه شده بود و این افراد در حال تحمل ضربات شلنگ و باتوم و ضربات پی در پی شوک الکتریکی بودند ، سردار اردان به همراه عده ای محافظ ریز و درشت و جلاخان دست پرورده وارد شدند و دقیقاً با این کلمات تکلیف را روشن کردند (ما از بالاترین مقامات کشوری و امنیتی و قضایی دستور داریم که اینگونه عمل کنیم و مامورین تنها دستورات را اجرا می کنند و در سیر بازجویی های فنی به تمام مامورین پلیس امنیت می گویم که برخورد کنید و بزیند و اگر کسی کشته شد من پاسخ خواهم داد) که پس از این بازدید آنچنان یورش سهمگینی به بازداشتی ها در جهت شکنجه انجام گردید که چندین نفر دست و پاهایشان شکست و چند نفر به اغما رفتند و تعداد زیادی دچار بی اختیاری ادرار شدند و خود را خراب کردند و تعدادی هم نیمه هوشیار و حتی بی هوش به زیر دست و پا افتاده بودند و افراد پلیس امنیت با پوتین روی آنها به این طرف و آنطرف می نمودند.

چون مکان کوچک بود و بازداشتی ها زیاد و پلیس های یورش آورنده نمی توانستند افراد آخر اتاق ها را ضرب و شتم کنند. دهها نفر را دسته دسته به صورت کاملاً برهنه با دستبند و پا بند به یکدیگر بستند و روی زمین انداختند و از بالای سر آنان به سایر بازداشتی ها حمله می کردند و چون چراخدن باتوم سخت بود همه آنها کابل های کوتاه و تسمه های اتومبیل در دست داشتند و به هر جای بدن که می توانستند ضربه وارد میکردند.

به طور کلی انتقال دست و پا شکسته ها انگشت و گونه و بینی شکسته ها به بهداری مفهومی نداشت و تا مدت ها در همان حالت در بازداشت (میانگین حدود دو هفته) پلیس امنیت بودند. که در این مرحله چند نفر به اغما رفتند و چند نفر کشته شدند که متأسفانه بر اثر پوشیده بودن صورت های پلیس امنیت افراد انگشت شماری شناسایی شدند که در بین آنان آقایان زعفرانی و موسویوند از همه معروف تر بودند و جلاخانه تر عمل می کردند در این بین حتی افرادی پا را از همه چیز فراتر گذاشته و با ایجاد رعب و وحشت و ضربات کابل افراد بازداشتی را وادار می کردند که پس از اینکه به خود و نوامیس خود ناسزا می گویند برای خلاصی از شکنجه و ضرب و شتم ، سر خود را داخل کاسه توالیت برده و سنگ توالیت را بلیسند و یا در مواردی آنقدر افراد را به میله ها می بستند که خود را خراب کنند و حتی در مواردی بازداشتی ها را به میله ها می بستند و سایر افراد را برای معصوم ماندن از ضربات کابل و تسمه وادار میکردند ضربات پی در پی مشت و سیلی را پشت گردن سایر بازداشت شدگان بزنند که اکثراً چنین افرادی بر اثر شدت ضربات وارد شده بر پشت گردن بی هوش می شدند و از بینی آنها خون جاری میشد ، بعضی از آنان پس از گذشت چند ماه هنوز دچار مشکل سر درد و بینایی هستند .

گرفتن اغرار های واهی تحت شکنجه :

در پی نقل و انتقال بازداشتی ها از کلانتری ها و پایگاه های پلیس امنیت تا خود پلیس امنیت مرکزی تمام مراکز فوق با شگردهای مختلف در صدد تشکیل پرونده و پرونده سازی برای تمام بازداشت شدگان بودند که شدت این عمل در پلیس امنیت مرکزی پس از بررسی و هویت آمار افرادی که غیر قابل متهم قلمداد شده بودند شدت گرفت ، با توجه به میزان مانور و تبلیغات رسانه ها و شدت عملی در طی بازداشتها نشان داده شده و تعداد بازداشتی ها و آمارهای اعلام شده و میزان صدمات و تلفات روزهای بازداشت هر طور شده باید آمار قابل قبولی از مجرمین بازداشت شده به مراکز زی صلاح و دادگاه ها و افکار عمومی ارجاع شود در نهایت سیاست طرح ارتقا امنیت اجتماعی به اینجا ختم شد که با هر ابزاری از افراد بی گناه و کم گناه برای اغرار به گناهان بزرگ و سنگین استفاده شود و چه چیزی بهتر از اختیارات مطلق در امر شکنجه ،

افراد سابقه دار و دارای سبب کفتری و شهرت و اسم و رسم دار تکلیفشان مشخص بود. می ماند عده بسیاری بی گناه و کم گناه که بدون اتکا به سندی با وارد کردن اتهام پس از ضرب و شتم و بارها فلک کردن از هوش بردن و بهوش آوردن انجام شد،

مجموعه سوابقی که از افراد میشد بدین قرار بود:

تا به حال به چند نفر تجاوز کردی، چند تا کودک ربوده ای، چند بار سرعت مسالحتانه نموده ای، چند مرحله تجاوز به عطف داشته ای، چند بار قهقه کشیده ای، چند نفر را کشته ای، شنیدیم در محلاتن به کودکان تجاوز می کردی و بسیاری سوابق دیگر که در اکثر موارد پر کردن اینگونه پرونده های واهی در نهایت ناجوانمردی انجام میشد.

در حالی که افراد به تخلفات واقعی اقرار نمی کنند چگونه است که افراد بی گناه و بی اطلاع از اتهام باید به جرم و گناه و اتهام که اصلا معلوم نیست از کجا وارد شده اقرار کنند.

البته موارد بسیاری اخذ امضا اقرار، بدون اجازه مطالعه متهم توسط مامورین پلیس امنیت صورت گرفت و چندین مورد افراد را وادار به امضا برگه های سفید بازجویی نمودند که هنوز نتایج و عواقب و میزان دفعات این موارد مشخص نیست.

قریب افکار عمومی و بهره برداری تبلیغاتی از طریق به راه انداختن کارنوالهای سیرک مدارعب و وحشت:

برای پیشگیری از شکست عملیاتی و تبلیغات عملیات ارتقای امنیت اجتماعی افرادی در پشت سیاست گذاری این عملیات طرح هایی را به فرماندهان پلیس امنیت و سرداران آشکار و پنهان ارائه نموده بودند که برای همراستا نمودن افکار عمومی با عملکرد پلیسی بدون در نظر گرفتن خوب و بد و زشت و زیبا و درست و نادرست بودن آن کارها و حیل های کثیفی در مورد بازداشت شدگان بکار رفت که از جمله آنان ایجاد زمینه های رعب و وحشت و بزرگ نمایی عملکرد پلیس و تخلفات بازداشت شدگان با هر ترفند ابزاری که یکی از این رفتارها چرخاندن متهم بازداشتی بود صورت پذیرفت که بدون اثبات اتهام و صدور مجرمیت از طریق دادگاه در محله ها گردانده میشدند تا هتک حرمت و سلب هیئیت می شدند.

در این راستا وظیفه نیم های عملیاتی مجری سیاست ها عوام قریبی افکار عمومی این بود که افراد را پس از ساعت ها ضرب و شتم و گرفتن زهر چشم و سلب کردن قدرت دفاع در برابر مدعیات حتی تا رسیدن به مکان های از قبل تعیین شده به باد تکم می گرفتند و با تعداد زیادی مامور نقابدار فرد بازداشتی را از اتومبیل خارج و با صدای آژیر و شلیک های هوایی بی هدف مردم را به کوچ و خیابان میکشاندند و اکثرا برای جریحه دار کردن افکار عمومی و بر انگیزتن حس انزجار و دادن حق به پلیس و نشان دادن لیاقت و کارایی چنین می گفتند.

(مردم این فردی که میبینید از اشرار منطقه شماسات به نومایس مردم تجاوز کرده به چندین دختر دانشجو زنان شوهر دار تجاوز کرده، چندین مورد سرقت و زور گیری کرده، و با نوع عروسی را از کنار همسرتن ربوده و تجاوز کرده و به دختر سه ساله ای نیز تجاوز کرده و او را کشته است)

در برابر این مدعیات و تبلیغات حتی عاقل ترین شهروندان حق را به پلیس می دادند و پلیس برای نشان دادن ذات مقتدر خود در مقابل، با سرکشی ها فرد مورد نظر را که حتی قدرت لب باز کردن نیز نداشت در حالی که کلکسیون از قهقه و قداره و شمشر و چاقو که حتی متهم از وجود آنان خبر نداشت را در بسیاری از موارد از پشت صندوق عقب ماشین های پلیس خارج کرده و برای مردم نمایش گذاشته و شروع به ضرب و شتم و شکستن دست و پای فرد بازداشتی با لوله های فلزی در مقابل چشم مردم می کردند و یا در صورت منصفانه تر وی را به تیرهای برق بسته و در برابر چشم مردم کشف اورت نموده و یا بدون حکم قانونی تعزیر و شلاق و یا باتوم و سیم کابل و تسمه می زدند.

حتی بازداشتی را وادار می کردند برای خلاصی از شکنجه های که هر لحظه امکان داشت موجب فلج یا نقض عضو شود در پشت اتومبیل های پلیس فریاد بزند ... خوردم و یا من ... زاده هستم تا فقط شاید ضربات پی در پی سیم های برق بافته شده بر سر و صورتش و شتم و لگد ها قطع شود.

البته این نوع موارد حتی به چهار مرحله در مورد بازداشتی ها اجرا میشد و افراد را حتی در محله های که اصلا به متهمین بازداشت شدگان ارتباطی نداشت و مردم آنان را نمی شناختند می گردانند، وقت و زمان مشخص شامل این عملیات نمیشد. حتی اگر چهار صبح بود، فقط کافی بود صدای آژیر و تیراندازی های پی در پی مردم را به کوچ فراری نمایند و دست آورد های دروغین و عوام فریبانه و نمایشی و فرمایشی خود را نشان دهند.

نقل و انتقال بازداشتی ها از پلیس امنیت مرکزی به کمپ کهریزک و اهداف آن:

پس از اینکه مدتی بازداشتی ها در محیط کلانتری ها و پایگاه های پلیس امنیت و پلیس امنیت مرکزی بازجویی و ضرب و شتم شدند و با توجه به کوچکی محدودیت مکانی بعضی امکان سازمان دهی به اینکه خانواده های بازداشتیان و قربانیان و افکار عمومی پیگیر مسئله بودند و تردد پی در پی امبولانس و اتومبیل های نقل و انتقال متهمین بازداشتی در محدوده پلیس امنیت مشکل ساز شده بود بازداشتی ها را در اکیب های مختلف برای آزادی عمل بیشتر و سازمان دهی در کارها به کمپ کهریزک واقع در شهر سنگ

شهر ری نزدیک به آسایشگاه سالمندان کهریزک مستقر در وسط بیابان منتقل نمودند.

وضعیت فیزیکی کمپ کهریزک:

کمپ کهریزک مکانی است که نزدیک به 7 سال پیش در پی عملیات جزیره در محدوده محله خاک سفید جهت اسکان بازداشت شدگان احداث و بکارگیری شد.

این کمپ در وسط محیط خالی از سکنه و بیابان قرار دارد که دارای یک سالن، 8 اتاق و 2 اتاق قرنطینه می باشد، این مکان فاقد امکانات آب شهری می باشد و منتها به صورت متروک و بلا استفاده بوده و دارای تلفن و یا محل ملاقات، سیستم تحویه، سیستم سرمایش و گرمایش نمی باشد و در اتاق های آن از کف پوش، موکت و تخت خواب خیری نیست، سیستم نور رسانی آن بسیار ضعیف است از سرویس های بهداشتی مفید و حمام و مرکز درمانی در این کمپ نگهداری بازداشتی های عملیات ارتقای امنیت اجتماعی خیری نیست.

آب:

همانگونه که گفته شد در کمپ کهریزک آب لوله کشی وجود ندارد و افراد تا سه ماه به طور قطع حق استفاده از آب در مورد دستشویی نداشتند و هر گونه استفاده از آب و یا درخواست آب به شرط تکت خوردن و ضربات پی در پی شلنگ و کابل مقدور بود تا آب تسویه نشده کمپ از طریق تانکر های آب رسانی تهیه می شد.

البته تا یک ماهه اول هر قدر که آب نیاز بود افراد از طریق گالن های آغشته به گازوئیل و بنزین آب می نوشیدند که اکثرا باعث حال به هم خوردگی و اسفراغ میشد، لازم به ذکر است در ماه های آخر بازداشت کمپ تا حدودی این مشکل با شل کردن سر کیسه افراد بازداشتی مرتفع شد.

البته پس از گذشت یک ماه از بازداشت در کمپ با کلی زد و بند به اندازه نصف یک گالن چهار لیتری آب داده میشد و آن هم دو هفته ای یک بار، تا افراد صورتشان را بشویند و برای ماموران قابل تحمل باشند، در این وضعیت توضیح در مورد مصرف آب در موارد بهداشتی قابل طرح نیست.

در حدود دو ماه اول بازداشت هر کسی می خواست از دستشویی و توالت سه دقیقه ای آنجا استفاده کند، باید در ساعات مقرر استفاده از دستشویی یعنی 10 صبح و 10 شب تصمیم خود را بگیرند و با خوردن و تحمل کابل و باتوم و سینه خیز رفتن و پارس کردن مثل سگ اجازه استفاده از آب را پیدا کنند، فقدان اجازه استفاده از آب بازداشتی ها را اکثرا به بیماری های پوستی و شپش آن هم در گرمای تابستان وگال مبتلا کرد که هنوز آثار و علائم این بیماری را در تن و بدن و سر صورت آنان مشهود است.

غذا:

وضعیت تغذیه در مدت بازداشت چه در کلانتری و پایگاههای پلیس امنیت و پلیس امنیت مرکزی وضعیت و دستورالعمل خاصی نداشت تا چند روز اول که اصلا غذا خوردن و غذا دادن به بازداشتیها مفهومی نداشت و از پس مانده های کارکنان به حالت پرت کردن داخل جمعیت بازداشتیها، غذا می دادند که این وضعیت غذا نظم درآوری را در کمپ کهریزک به خود گرفت.

پس از بازدید سردار رادان که در آن خطاب به بازداشتیها گفت:

(انتقد اینجا شکنجه می شوید و بی آب و غذا تنگ داشته می شوید تا اندازه موش شوید و از میان میله های سلول های بازداشتگاه رد شوید و تازه این موقع است که اگر زنده ماندید به دادگاه و زندان دیگر منتقل می شوید)

با این دستورات و فرمایش صریح ایشان، غذای بازداشتیها، 2 وعده در ساعت 16:30 بعد از ظهر یک چهارم نان لواش به همراه یک سیب زمینی تکرندی در هر وعده دقیقا یک چهارم نان لواش به همراه یک سیب زمینی بسیار کوچک میانگین 50 گرم داده می شد، که آن هم به صورت عادی داده نمی شد و به صورت پرتابی بین زندانیان پرت می کردند و بعضی اوقات برای تفریح افرادی را که ضعیف بودند و تا به آن روز این محیط ها را ندیده بودند، وادار می کردند برای گرفتن نان و یک عدد سیب زمینی، مثل سگ چهار دست و پا پارس کنند و با دهان سیب زمینی را بگیرند که این سوء تغذیه در طی مدت 4 ماه چنان تاثیر گذار شد که غیر قابل باور بود و آن اینکه با کوچک ترین ضرب و شتم، افراد بازداشتی بهوش می شدند و از حال می رفتند و اکثر افراد بازداشتی مابین یک سوم تا یک دوم وزن خود را از دست دادند.

یکی از علائم و عوارض مشهود این مساله، بدنهای لاغر و رنجور انتقالی ها به زندان های اوین و قزل حصار است که هنوز علیرغم گذشت مدت ها از انتقالشان، هنوز به شرایط عادی بازنگشته اند و انواع بیماریهای گوارشی رنج می برند و هنوز دوا و درمان های بهداریهای زندان ها در موردشان به جایی نرسیده است.

درمان و مصدومین:

در کمپ کهریزک برای مواقع اضطراری مثل آغما و بیهوشی طولانی و ترکیبگی فتح با اپاندیس و یا امثال آن که خطر مرگ وجود داشت در خارج از محدوده بهیار وجود داشت و در صورت شدید بودن جراحات و خطر فوت مضروب به بیمارستان سجاد نیروی انتظامی انتقال می یافت. و دست ها و پاهای شکسته ای که از آن خون جاری نمی شد و یا شکستن انگشتان، گونه و بینی و انواع کیوده های تن و بدن و امثال آن هیچ گونه درمان و ارسال توجیهی نداشت تا زمانی که شخص بازداشتی درست و حسابی بر اثر آن مضروبیت شکنجه شود و آن وقت فقط برای گچ گرفتن دست و پا به بیمارستان اعزام می شد. البته در این بین افراد زیادی هم بودند که بر اثر

عدم رسیدگی بلند مدت به شکستگیها دست ها یا پاها و یا انگشتانشان کج جوش خورده است.

انواع و اقسام و ساعات شکسته ها و عوامل دخیل:

شکسته های لحظه ورود به کمپ کهریزک:

پس از پیاده شدن بازداشتیها از وسایل نقلیه انتقال در بیابان های اطراف کمپ، آنها را مامورین کمپ و مامورین انتقال محاصره کرده و لخت می کردند و فقط اجازه داشتند یک شرت بر تن داشته باشند و مراسم پیشواز و خوشامد به کمپ شروع می شد و اکثر این مراسم و نقل و انتقال، در اوج گرما و داغی زمین و آسفالت یا در گرگ و میش غروب شروع می شد . چراغهای روشن اتومبیلهای پلیس، محدوده شکسته و سینه خیز بر روی شن و ماسه و خار و خاشاک و آسفالت را مشخص می کرد و بازداشتیها منتقل شده شروع به سینه خیز رفتن می کردند و عده ای هم با باتوم و کابل و شلنگ و حتی دسته بیل به جانشان می افتادند و حتی در این بین نمی گذاشتند که یک بشکه خالی قیر که پر از آب بود هم بیکار بماند و شلنگ و کابل و تسمه را در آن فرو می بردند و بر سر و بدن بازداشتیهای انتقالی به کمپ میزدند.

البته مامورینی هم بودند که با تابانند کمربند و فانوسچه به گردن سینه خیز روندگان، آنها را ثابت نگه می داشتند تا سایرین بتوانند با ضربات پوتین و چوب و کابل آنها را مضروب کنند و یا آنقدر بشین پاشو و کلاغ پر و شنا می بردند تا بازداشتیها از حال بروند و حتی قادر به فرار و حرکت و عکس العمل در برابر ضربات نباشند. و پس از همه این اعمال همانطور همه را لخت به طرف سلول ها و بندهای اصلی می بردند.

با وحشت افرادی که قبل از گروه جدید آنها هستند را چند برابر کنند و بعد لباس ها را پرت می کردند تا افراد لخت شده بیوشند البته در بین افرادی از خانه ها لخت آورده شده و یا لخت بودند که تا آزادی اولین گروه در کمپ یعنی 86/4/20 به مدت حدود 50 روز لخت گذران می کردند و لخت می خوابیدند و لخت شکسته می شدند و لخت بازجویی می دادند تا وقتی که اولین گروه آزادی ها لباس های خود را به آنها دادند.

محیط داخلی سالن و اتاق های کمپ:

در داخل سالن کمپ، 8 اتاق وجود دارد که بازداشتیها را به آنجا منتقل می کردند و گنجایش اتاق ها حداکثر 20 نفر بود که تا 70 الی 100 نفر نیز می گنجاندند. از کف پوش و موکت و تخت و زیرانداز و روانداز خبری نبود و همه به مدت 3 ماه بدون استتار بر روی موزاییک کف اتاق ها می خوابیدند و به راحتی حیوانات موزی و سوسک و حشرات در اتاق تردد می کردند .

حدود 20 روز اول درب اتاق ها را باز نمی کردند و بازداشتیها در همان محیط اتاق ها اندر می کردند و با شدیدترین ضرب و شتم ها اجازه استفاده از دست شویی را پیدا می کردند و حتی تا مدتی در اتاق ها از یک پتوی تا شده به عنوان اسفنج در توالت در مقابل دیدگان یکدیگر استفاده می کردند که بوی تعفن همه را مریض کرده بود و پس از گذشت 20 روز و شدت یافتن وضعیت و حتی قابل تردد نشدن مامورین از پمپ فشار قوی تانکر آب استفاده کردند و کف سلول ها از مدفوع و ادرار پاک شد. همچنین تا مدت ها که افرادی انتقال شوند و قرنطینه باز شود، نفرات اتاق نوبتی می خوابیدند.

دقیقا کمتر از نیم متر جا برای هر نفر وجود داشت و حتی تنفس کردن بسیار سخت بود چه پرسد به نشستن یا خوابیدن. در حالیکه تمام بدن ها مضروب بود و افراد ناله می کردند و پس از بالا رفتن بیش از حد جمعیت درب قرنطینه ها باز شد و افراد به آنجا انتقال پیدا کردند که بنابه گفته چیزی حدود 730 نفر در این عملیات بازداشت و به کمپ کهریزکی که ظرفیت آن حداکثر 250 نفر بود منتقل شدند .

ضرب و شتم ها و شکسته ها در داخل اتاق ها و سالن کمپ:

اصل عملیات شکسته در کمپ کهریزک در محیط در سالن اصلی و چند اتاق افسر نگهداری انجام می شد، که اکثر افراد شکسته گر، به غیر از عده ای گروهان که نقاب به صورت و لباس نظامی به تن داشتند، مابقی ماموران ضرب و شتم و شکسته با لباسهای شخصی بودند و بازداشتیها را شکسته می دادند که اکثرا مستقیما از عوامل پشت پرده دستور می گرفتند که بنابه شواهد در بین آنان، جلدانی به نامهای ستوان علیرضا صادقی، سیدعلی اکبر منافی و دستیارش به نام کمیل بودند که سردمدار شکسته های متوحشانه و شکستن دست و پاهای بازداشتی ها با لوله های فلزی آب بودند که در این بین 2 بار بازدید سردار رادان به همراه سردار معمولی، رئیس مامورین ویژه عملیاتی، تجدید روحیه ای برای شکسته گران ارتقا امنیت اجتماعی بود که در آن سردار رادان با حضور در سالن کمپ کهریزک و سخنرانی برای بازداشتی ها و مامورین چنین مطالبی را ادا نموده :

(ما اختیار مطلق در برخورد با شماها داریم تا آن حد که تک تک شما را بکشیم و در این بیابان ها دفن کنیم و صدایان هم به جایی نرسد و تا مطمئن نشویم که عملیات ارتقا امنیت اجتماعی به اهداف خود رسیده، شما در اینجا پاسخگوی ما خواهید بود و اگر در اینجا نمیرید، باید اندازه موش شوید تا از بین این میله ها بگذرید و انوقت به دانشگاهها یا زندانها منتقل شوید و رو به مامورین حاضر ادامه داد آنقدر این ها را بزنید تا صدای سنگ دربیابند، به اندازه موش شوند و اگر کسی هم زیر دست و پا کشته شد من پاسخگو خواهم بود)

اینچنین مجوزهای علنی در مورد آزادی بی حد و حصر شکسته، باعث می شد که مامورین در دسته های 20 نفره، به سالن ها و اتاق ها حمله می

کردند و آنقدر بازداشتیها را با باتوم و کابل و خصوصا شوک الکتریکی می زدند تا از حال بروند تا قادر به حرکت نباشند و بعد عده ای را که اکثرا لباس بر تن نداشتند، کشان کشان به راهروهای سالن می آوردند و چند نفر چند نفر به هم می بستند و دست یکی را به پای دیگری و پای دیگری را به دست دیگری می بستند و با زنجیر به میله های سلول ها و اتاق ها می بستند .

بعد از بستن، ضرب و شتم در شدیدترین وضعیت شروع می شد و آن ضرب و شتم با سیم های نازک بافته شده برق، مشت و لگد و سیلی پی در پی بود، در این بین بستن کماتی و قیاتی از همه بدتر بود. چون دست ها و پاها را از پشت به هم می بستند و میله از لای آن رد می کردند و شخص را تاب می دادند و با رها کردن میله از ارتفاع شخص با دست و پای بسته در حالیکه مثل کمان از پشت بسته شده با سر و صورت و پهلو روی کف های بتونی و موزاییکی می افتاد و یا پی در پی افراد را با اسامی صدا می زدند و با بستن پاها به یک چوب ثابت، تعزیر میکردند و میزدند تا جایی که کف پا ملتهب و متورم شود .

سپس آنان را مجبور به راه رفتن بر روی پای متورم شده می نمودند و با بازداشتیها را صدا میزدند و با ضربات باتوم و پوتین و خصوصا وارد آوردن شوک الکتریکی وادار به لخت شدن و کشف اورت مقابل چشم سایرین می کردند و به حالت نمایشی از جهت تحقیر در مقابل چشم همه بازداشتیها به استعمال باتوم و شیشه به آنها می پرداختند و در آخر بلندگو را به دستشان می دادند و می گفتند برای اتمام شدن شکسته بگو ... خوردم، مادرم ... است، زلم ... است و بعد برو اتاقت. که بازداشتی این اعمال را انجام می داد و پس از گذشتن از تونل انسانی هم ضرب و شتم باتوم و کابل و سیم خود را به اتاق می رساند.

این یورشهای وحشیانه به شکسته شدن دست و پای عده زیادی انجامید و تعدادی نیز دچار مشکلات روحی و روانی بر اثر فشارها و شکسته ها شدند ، چند نفری بر اثر ضربات به کمر و سر دچار عدم کنترل ادرار شدند و تعدادی هم زیر دست و پا جان خود را از دست دادند و کشته شدند که بنا به شهادت جمع زیادی از بازداشتیهای کهریزک و پلیس امنیت تا مورخه 86/6/30، 13 فرد تحت عناوین مختلف کشته شدند.

مامورین برای فریب، علت مرگ و کشته شدن ، آنان را بیماری قلبی و ابتلا به بیماریهایی همچون هیپاتیت اعلام می کردند، که تنها یکی از تاریخهای مستند 86/4/11 در کمپ بود که در شب شکسته بازداشتیها، آپاندیس یک نفر ترکیب و فتح یک نفر پاره شد. در اثر دستبند زدن به پا به صورت کماتی، قوزک پاهای یک بازداشتی دیگر کنده شد و در طی عمل جراحی از ران پای او به قسمت آسیب دیده پیوند شد و 3 نفر نیز کشته شدند که البته در این روز دست ها و پاهای بسیاری شکست که چون اضطراب نداشت و منجر به فوت نمی شد به بیمارستان سجاد نیروی انتظامی منتقل نشدند.

آخرین ترنفت شکسته هم مثل پلیس امنیت بستن به تخت سربازان بود و وادار کردن عده ای از بازداشتیها به ادرار بر روی شخص به تخت بسته شده بود ، و البته به خاطر دور بودن دستشوییها از لیسیدن توالت بر خلاف پلیس امنیت، بازداشتیها را معاف کردند.

تاگفته ماندن مامورین از سه قلابه سوسمار صحرایی بزرگ حداقل 80 سانتی متر که گویا در بیابان های آن منطقه زنده در دام افتاده بودند یا از مکان دیگری به آنجا منتقل شده بودند نیز قائل نمادند و با انداختن آنها بر روی صورت یا درون لباس فردی که دست ها و پاهایش بسته بود برای هر چه بیشتر ترساندن وی استفاده می نمودند که این شکسته بیشتر در مورد افرادی که قبل از تاریخ 5 تیر ماه بازداشت و به آنجا منتقل شده بودند استفاده گشته است در توضیح ناممکن شدت اعمال غیر انسانی تنها می توان گفت جلدان الحق و الانصاف در شکسته و ضرب و شتم و سفید کردن روی تمام شکسته گران سطح جهان سنگ تمام گذاشتند. تا 2 ماه پس از بازداشت، تمام افراد در 4 وعده شکسته می شدند و حتی افرادی بودند در روز 2 بار فلک می شدند که ساعات منظم و ثابت شکسته 10 صبح، 4 بعد از ظهر، 10 شب و 12 شب بود.

پیرترین و جوان ترین بازداشتیها:

میانگین سنی افراد بازداشت شده در عملیات ارتقا امنیت اجتماعی 30 سال بود که پیرترین بازداشتیها 2 نفر پیرمرد 62 ساله و 80 ساله می بودند که به خاطر اعتراض به نحوه ورود مامورین لباس شخصی به منزل، بازداشت شده بودند و به همراه فرزندان خود توقیف بودند و جوان ترین بازداشتیها یک نفر نوجوان 14 ساله بود که به جای برادرش بازداشت شده بود و چند نفر نوجوان 15 الی 16 ساله بودند که در پارک دستگیر شده بودند و اتهامشان مزاحمت و ولگردی بود و تعداد زیادی بالغ بر 80 نفر نیز زیر سن قانونی 18 سال بودند که بدون هیچ گونه سوال و جوابی در تمام مراحل، شکسته می شدند و در نهایت پس از 40 روز الی 3 ماه بازداشت بدون کفر خواست تعدادی به زندان منتقل و تعدادی آزاد شدند و معلوم نشد این همه مدت چرا ضرب و شتم و شکسته شدند و صدایشان به جایی نرسید.

اولین دسته آزادیها:

اولین دسته آزادیها از کمپ کهریزک اواخر تیرماه (86/4/20) آزاد شدند ، دسته ای 30 نفره که اکثر افراد بی گناه و اشتباه دستگیر شده و کسب و کار دار و پیگیری شونده بودند که البته مراحل شکسته را گذرانده بودند که بر اثر غیر قابل توجیه بودن 100% بازداشتشان آزاد شده بودند و حتی

کوچک ترین درصد صدور کیفرخواست حتی با وجود اغراضی تحت شکنجه و پرونده سازی واهی وجود نداشت.

احیای شرافت اسلامی و انسانی:

باید گفت در مواردی پلیس امنیت و سران آن نیز از قافله کرامت و شرف به دور نماندند و با دادن یک نوبت نذری 2 عدد سیب زمینی، نیمه شعبان را پاس داشتند که این بزرگواری شرافتمندانه از جهت احیای شرافت انسانی و اسلامی جای تقدیر و سپاس دارد.

فریب افکار عمومی و عوام فریبی در مقوله اعدام ها:

در مقوله عملیات های 1 و 2 ارتقا امنیت اجتماعی بالاخص در تهران و شدت غیرمنتظره عملیات که در آن تعداد بیش از 730 نفر دستگیر شدند و طی 4 ماه با جویی و ضرب و شتم و دست و پا شکستن ها و بوق و کرنا کردن ها و حتی کشتن ها، دست آوردی به دست نیامد، و در مورد 30 نفر از همه این تعداد بازداشتیها آن هم با هزاران پرونده سازی و بگیر و ببند و اغراق و تنظیم گزارشات، کیفرخواست صادر گردید که در نهایت با آبروبریزی داخلی و خارجی و عوامفریبی و تحقیر و متهم شدن به نقض حقوق شهروندی و حقوق بشر در مجامع بین المللی و رسانه های داخلی و خارجی منجر گردید.

برای خروج از بحران و عوامفریبی و القای غیرمستقیم به مردم در مورد پیروزمندانه بودن عملیات پلیس امنیت، طی سلسله اعدام های دسته جمعی، طوری سیاست پردازای و سناریو پردازی شد که افکار عمومی فکر کنند که پلیس افراد دستگیر کرده را با عنوان ارادل و اوباش و مخلین جامعه در کمتر از یک ماه با اختیارات فوق العاده اعدام می کند. در حالیکه اکثر افراد اعدام شده سالهای طولانی در زندانها بوده اند و شاید اگر قضیه اعاده حیثیت پلیس در مقوله شکست طرح کذایی ایجاد رعب و وحشت در جامعه نبود، حداقل این افراد به این زودیها اعدام نمی شدند و اعدام آنها به حساب دستاوردهای پیروزمندانه کادرب پلیس امنیت گذاشته نمی شد.

عملیاتی که صد ها بازداشتی داشت و مباحث بسیاری را برانگیخت ولی متهم و مجرم واقعی و قابل ارائه ای به افکار عمومی را نداشت، حداقل در مورد ارتقاء امنیت اجتماعی.

شاید ذکر است تعدادی از قربانیان این طرح نقل می نمایند که با انتقال آنان به اتاق های مخصوص چند دوربینه و مجهز به فیلم برداری از آنان به اجبار خواسته شده است تا با در دست گرفتن قلم به سوی دیوار با تصور اینکه یک مغازه است با اربده کشی به صورت فردی با جمعی حمله نمایند و یا در رست های مختلف با انواع سلاح های سرد به ذکر آنچه مامورین با شکنجه از آنان خواسته اند بپردازند و اینگونه صحنه ها که با تجهیزات و افراد حرفه ای فیلمبرداری و در بعضی موارد حتی تا 8 مرتبه نیز تکرار گشته است بزودی کارکرد خود را به معرض نمایش عموم خواهد گذاشت.

وضعیت فعلی کمپ کهریزک:

در فصل حال در کمپ کهریزک کمتر از 30 نفر در حال حاضر نگهداری می شوند و مابقی افراد یا به زندانهای اوین و قزل حصار و بند 240 اوین منتقل شده اند و یا آزاد شده اند. اکنون نیز در کمپ کهریزک نیروی انتظامی در حال نصب کانکس و کانتینر و احداث سلول های انفرادی است که قطعاً در عملیات مشابهی در آینده از آن محیط بتواند استفاده کند.

شرح نهایی و سخن آخر در مورد عملیات به اصطلاح ارتقا امنیت اجتماعی :

در شرح نهایی این گزارش مستند معروض می داریم که تمام مستندات و گزارشات تنظیمی توسط این مجموعه به صورت ارتباط مستقیم و یا غیرمستقیم با تعداد کثیری از قربانیان طرح کاملاً سیاسی به اصطلاح ارتقا امنیت اجتماعی و خانواده های آنان تهیه و گردآوری گردید، که در مجموع با استناد به وضعیت جسمانی و روحی افراد مورد تحقیق ماست، که همگی بدون استثنا از بحران روحی و روانی و عوارض جسمانی بر اثر ضرب و شتم و شکنجه های پی در پی و اعمال حربیه گرسنه و تشنه نگه داشتن رنج می برند، می توان گفت فجایع رخ داده در طی عملیات ارتقا امنیت اجتماعی 1 و 2 جزواستثنایی ترین و ضد انسانی ترین موارد نقض حقوق بشر در ایران در طی چند ساله اخیر بوده که در طی آن افراد بسیاری به طور صد در صد بی گناه بازداشت و مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و با توجه به اینکه سن زیر 18 سال کودک محسوب می شود و تعداد زیادی از این طبقه سنی در طی عملیات فوق در بازداشت بوده و هستند و شکنجه های غیرقابل باور و درد آوری را تحمل کرده و می کنند.

تک تک افرادی که در طی این مدت به چشم دیده ایم، بدون استثنا از بیماریهای گوارشی و سوء تغذیه رنج می برند و بر اثر تحقیرات دچار سرخوردگی و افسردگی و ترس بی مورد و گوشه گیری شده اند که اسامی تعدادی از این قربانیان به همراه محل استقرار فعلی آنان تا تاریخ 86/7/11 جهت تنویر افکار عمومی به قرار ذیل اعلام میگردد: لیست اسامی افراد را در این سایت ملاحظه نمایند :

<http://www.iran-hra.blogfa.ir/>

همچنین این مجموعه خواهان تشکیل کمیته ای حقیقت یاب و دادگاهی بین المللی برای رسیدگی به این جنایات می باشد و توانایی اثبات تمامیت این گزارش مستند را با در اختیار داشتن شاهدین و مستندات کافی و ارائه آن به هر دادگاه صالحی در هر نقطه دنیا را دارا می باشد.

.....

ادعاهای احمدی نژاد

در زمینه حقوق ملی و حقوق زنان

*در حالی که رژیم حدود 700 جوان بلوچ را در زندان زیر تیغ اعدام نگاه داشته و صدها نفر در آذربایجان به طرز وحشیانه ای بازداشت و شکنجه شده اند، احمدی نژاد به خبرگزاری روسی ایترتاس گفته است:طبق قوانین، اقوام گوناگون در ایران از حقوق یکسان برخوردارند و حتی حقوق اقلیتها نسبت به بقیه اقوام بیشتر است." و در حالی که بیش از 40 هزار زن و دختر ایرانی در جریان طرح مبارزه با بدحجابی در سراسر کشور بازداشت شده اند، احمدی نژاد گفته است:"زنان (ایران).. حجاب را به صورت اختیاری، انتخاب کرده اند.."

پس از سخنرانی در دانشگاه کلمبیا که احمدی نژاد دروغ های بزرگ در مورد آزادی در ایران گفت، گویا فرایندی در مرز شکنی و رکورد زنی در زمینه وقاحت در دروغ گویی از سوی وی آغاز شده است. و این فرایند ظاهراً تأثیر چندانی هم از واکنش های فعالان جنبش های مطرح اعتراضی در کشور نمی گیرد. زیرا اگر می گرفت، احمدی نژاد پاسخ ادعاهای دروغش در مورد وجود آزادی در ایران را در فریادهای خشم آگین دانشجویان متعرض به استبداد و دیکتاتوری در جریان حضورش در دانشگاه تهران در هفته اخیر دریافت کرده بود و بنابراین دیگر نباید به سرش می زند که دروغ هایی جدید و به مراتب بطرف تر از آنچه در دانشگاه کلمبیا بر زبان آورد، این بار در مصاحبه با خبرگزاری ایترتاس بر زبان آورد.

احمدی نژاد روز شنبه 21 مهر در مصاحبه با خبرگزاری ایترتاس و شبکه دولتی روسیه ضمن تاکیدات غلیظ و پررنگ بر اهمیت روابط تهران و روسیه که البته علت آن هم بر همه روشن است، به طرح دروغ های بسیار بزرگ پرداخت. در حالی که این رژیم حدود 700 جوان بلوچ را در زندان به عنوان گروگان زیر تیغ اعدام نگاه داشته است، و صدها فعال ملی از آذربایجان در یک سال اخیر به طرز وحشیانه ای بازداشت و شکنجه شده اند، و کوچک ترین مطالبه ملی با دستگیری، توقیف نشریات، بستن وبلاگ ها، وارد ساختن اتهام "تهدید امنیت ملی"، وابستگی به "اشمن" و شکنجه و اعدام روبرو می شود، احمدی نژاد در پاسخ به ایترتاس در مورد وضعیت اقوام و اقلیت های ملی در ایران مدعی شد:"طبق قوانین، اقوام گوناگون در ایران از حقوق یکسان برخوردارند و حتی حقوق اقلیتها نسبت به بقیه اقوام بیشتر است."

احمدی نژاد البته نگفت که اگر کسی بخواد حتی برای اجرای همین قوانین مورد اشاره او در زمینه حقوق ملی، مثلاً حق آموزش به زبان مادری تلاش کند، چه بلایی بر سرش خواهد آمد؟ در مورد نقش زن در جامعه ایرانی، احمدی نژاد ضمن سکوت کامل نسبت به موارد متعدد بی حقوقی زنان ایران و موج سرکوب فعالان زن، با انکار بی شرمانه آپارتاید جنسی در ایران مدعی شد:"مطابق قوانین، فرقی بین زن و مرد از لحاظ برابری در حقوق وجود ندارد. زنان همان حقوقی را دارند که مردها از آن برخوردار هستند." احمدی نژاد این دروغ بزرگ را در حالی گفته است که در قوانین اسلامی آشکارا در زمینه ارث، حضانت، قضاوت، مسافرت، شهادت و جزا نابرابری های شنیع و قرون وسطایی مبتنی بر شرح اسلام نهادینه شده است. او در توجیه حجاب مدعی شد:"زنان با توجه به پابندی به دین و اخلاقیات، حجاب را به صورت اختیاری، انتخاب کرده اند." از آنجا که این دروغ دیگر آنقدر بزرگ بود که می توانست متضمن این خطر باشد که فعالان جنبش زنان با اشاره به ادعای "اختیاری" بودن حجاب، به استناد حرف های رییس جمهور حکومت اسلامی، بی حجابی را "اختیار" کنند، احمدی نژاد اضافه کرد که "البته این مساله (حجاب) قانونی هم است و اگر بعضی کنترلها که البته به صورت محدود می باشد صورت میگیرد، به خاطر صیانت از حقوق و امنیت اخلاقی جامعه و خود زنان است."

از نظر احمدی نژاد چهره خونین زنان ضرب و شتم شده توسط ماموران نهی از منکر رژیم و اوباشان امنیتی و انتظامی در خیابان های پایتخت که تصاویر آن در همه جهان پخش شده است "کنترل محدود" است. او در این مصاحبه دستگیری بیش از 40 هزار زن در جریان طرح مبارزه با بااصطلاح "مفاسد اخلاقی" در همین ماههای اخیر را بکلی پرده پوشی کرد. در عوض با پررویی خاصی که واقعا حتی در میان آخوندها هم کم نظیر است همه محدودیت های

نفس گیر حجاب را رد کرد و گفت: "زنان با این پوشش، به راحتی می‌توانند در تمام عرصه‌ها حضور پیدا کنند و بدون این‌که جسم آن‌ها مورد توجه باشد، اندیشه‌های آنان مورد احترام و توجه قرار می‌گیرد." احمدی نژاد از یک سو به عنوان یک حزب الهی اندیشه حزب الهی ها را بیان می‌کند که مانند بیماران جنسی "توجه" به "جسم" زنان را عامل انحراف آنها از "توجه و احترام به زنان" می‌داند و به جای درمان ذهنیت منحرف خود آزادی پوشش زنان را منکوب می‌کند و می‌داند که به نام مبارزه با مفاسد اجتماعی با چماق و باتوم و سرنیزه به جان زنان می‌افتند تا آنها را زیر حجاب سیاه زنده بگور کنند. از سوی دیگر بدون ذره ای شرم از "برابری در حقوق" میان مردان و زنان در ایران دم می‌زند. آیا برابری در حقوق است که نیمی از آحاد جامعه باید در پوشش خود آزاد باشند و نیمی دیگر باید خود را زنده بگور کنند تا آن نیمی دیگر تحریک نشود و "توجه" و "احترام" آن نسبت زن منحرف نشود؟ آیا قانونی که باید این نابرابری توحش آمیز را توجیه کند، می‌تواند متضمن برابری زن و مرد در زمینه پوشش باشد؟ احمدی نژاد که امنیتی هایش هر چند ماه به چند ماه مثل سگ های هار به جان زنان می‌افتند، وقاحت را به جایی رساند که در گفتگو با ایترتاس زنان هم اندیش خویش یعنی زنان حزب الهی را "الگوی خوبی برای زنان روسیه" خواند که گویا "زنان روسیه می‌توانند برای داشتن خانواده‌های صمیمی و با محبت از آن بهره ببرند." احمدی نژاد در مصاحبه خود با ایترتاس به نکات دیگری هم اشاره کرده است، که به طور خلاصه، ستایش از خویش در جریان سخنرانی اش در دانشگاه کلمبیا، توصیه به پوتین برای اجرای سفرهای استانی در روسیه، رابطه موقعیت او به عنوان رییس جمهور با خصلت آخوندی و اسلامی رژیم از آن جمله است. برگرفته از سایت روشنگری

آنها نمی خواهند اطاعت کنند



یادویگا را شخصیتی کاریسماتیک و محبوب معرفی کرده اند. او هنگام بازداشت سازش را با خود حمل می‌کرد. مقامات مذهبی، چیزی را که مطلقاً تحمل نمی‌کنند رقیب است، آنهم رقیبی که مدعی باشد از طرف خدای خود آنها دستورات جدیدی آورده است که بنای قدرت آن ها را روی یخ قرار میدهد. روز چهارشنبه 10 اکتبر 2007، بیش از 150 پلیس لهستانی ملیس به لباس های ضد شورش به یک صومعه در شهر کامیرز دولی در شرق لهستان حمله کرده و 65 راهبه ساکن آن را دستگیر نموده و صومعه را بستند. در خیرهایی که با امساک در رسانه های بزرگ منتشر شد آمده است راهبه ها علیه کلیسای کاتولیک شورش کرده بودند و حمله پلیس به درخواست مقامات کلیسای لهستان صورت گرفت. آقای Mieczyslaw Puzewicz سخنگوی کلیسای کاتولیک رم در لهستان در مورد علت مراجعه به پلیس و اخراج و دستگیری راهبه ها و بستن صومعه گفت: آنها اطاعت نمی‌کردند. زندگی این راهبه ها که بنا بر گزارشات بیشتر آنها در سال های 20 سن خود به سر می‌برند، با همه چیزهایی که کلیسای کاتولیک در مورد راهبه ها آموزش میدهد، در تناقض بود. ظاهراً قرار بر این است که راهبه ها مظهر اطاعت باشند و در بیشتر شاخه های مذهبی در این راه باید خود را از بسیاری از لذایع عادی زندگی محروم کرده و عمر خود را در سکوت به دعا و ثنا و تعمق در معجزات خلقت در سکوت و خاموشی بگذرانند. اما وقتی پلیس به این صومعه حمله کرد صدای موزیک و آواز در ساختمان به گوش میرسید. وقتی پلیس می‌خواست آنها را با اتوبوس به بازداشتگاه ببرد، آنها گیتار، دایره زنگی، طبل و وسایل دیگر موسیقی را با خود بردند. در گزارشات آمده است چند تن از راهبه ها حامله بودند و یکی بچه یغل داشت. آنها به نشانه مقاومت بلند آوازی می‌خواندند و می‌نواختند، اما بعضی از آنها هم خطاب به پلیس فریاد می‌زدند: خدمتکار شیطان!

از قرار معلوم راهبه ها، دو سال بود که تحت رهبری خانم **Jadwiga Ligocka**، یک روش جدید زندگی را انتخاب کرده و به آن ادامه میدادند. وقتی واتیکان این زن جوان و 9 راهبه همراه او را از کلیسا اخراج کرد، بقیه راهبه ها از پیروی از دستور کلیسا سر باز زدند. آنها علیرغم دستور کلیسا در صومعه ماندند و به ادعای کلیسا آن را اشغال کردند. کلیسا البته همه آنها را اخراج کرده بود. رسانه ها یادویگا را شخصیتی کاریسماتیک و محبوب معرفی کرده اند. او هنگام بازداشت سازش را با خود حمل می‌کرد. از اوایل امسال برای وادار کردن راهبه ها به خروج از صومعه، برق آن را قطع کرده بودند، ولی آنها همچنان در صومعه ماندند و از ترک آن خودداری کردند. بنا بر گزارش آسوشیئید پرس مردم محل به نشانه همدردی شبانه در خفا به آنها غذا می‌رساندند.

براساس گزارش سخنگوی کلیسا، یادویگا تحت تاثیر یک کشیش فرانسویسکن به نام رومان کوماریژکو از روسیه سفید قرار داشت که احتمالاً از لهستان اخراج خواهد شد. علیه خود یادویگا هم شکایت و اتهاماتی تنظیم شده است.

سخنگوی واتیکان مطالبی در باره انحراف روانی این گروه گفته است. به خاطر امساک رسانه ها ی بزرگ در نقل خبر اطلاعات زیادی در مورد عقاید این فرقه در دست نیست. اما میدانیم:

*چه این فرقه انحراف روانی داشته باشد، چه نداشته باشد، چون بخشی از تعالیم آنها مربوط به نقض دستور اکید خدا در رابطه با پاکدامنی زنان، در مفهوم بنیادگرانه آن است، انتساب بدترین صفات به آنها مستحب بلکه واجب است. همین چندی پیش دیدیم در مورد خانم کاترین پاولی به خاطر حمله به گاو مقدس، یعنی ظاهرها به خاطر این پیشنهاد که ازدواج به قراردادی هفت ساله و قابل تمدید تبدیل شود، هر نابتتری را به او نسبت دادند، حتی او را به محله ای در فرانکفورت حواله دادند که مرکز تن فروشی است. علت اصلی این بود که در مقابل پیشنهادات رهبری سابق حزب اتحاد سوسیال مسیحی، مؤلف حزب دمکرات مسیحی، مبنی بر تقویت خط محافظه کارانه و سنتی از بالا، او پیشنهاد داده بود که تصمیم در این مورد به بدنه حزب واگذار شود. اگر وضع سیاستمدار متمرکز دستورات مذهبی این باشد، راهبه ها که جای خود دارند.

*این راهم میدانیم که لهستان که محل تولد پاپ قبلی بود، جایی است که در رقابت سیاسی دوران جنگ سرد، از قالب مذهبی نهایت استفاده به عمل آمد و این کشور به یکی از مراکز تبلیغات مذهبی تا حد بنیادگرایی تبدیل شد. بطوریکه لهستان اکنون همراه واتیکان و چند کشور آمریکای لاتین یکی از شدیدترین مقررات را در مورد حقوق مربوط به سقط جنین دارد.

این گویا کافی نیست و حزب ناسیونال فاشیست لیگ خانواده لهستان "League of Polish Families" که در ائتلاف حاکم است، خواهان ممنوعیت مطلق سقط جنین است، حتی در صورتی که جان مادر در اثر حاملگی مورد تهدید قرار گیرد. جالب این است که گفته میشود حتی هم اکنون نیز که سقط جنین در موارد فوق مجاز است، به زحمت میتوان پزشکی گیر آورد که حاضر باشد در بیمارستان ها به این عمل اقدام کند. البته به گفته فعالین حقوق زنان این باعث نمی‌شود که بسیاری از همین پزشکان در مقابل دریافت پول سیاه در شرایط غیر بهداشتی و ناسالم مخفیانه عمل سقط جنین را انجام دهند. به همین جهت کشتی معروف سقط جنین چندی پیش در کناره های این کشور پهلو زد و البته با تظاهر کنندگان خشمگینی که تخم مرغ گندیده به سوی زنان پرتاب می‌کردند و توسط همین لیگ خانواده لهستان سازمان داده شده بودند روبرو شدند.

* میدانیم در جایی که تجاوز به حقوق زنان اینگونه مقبولیت رسمی داشته باشد، شورش علیه آن هم به شکل های مختلف از جمله اشکال استثنایی خود را نمایان میکند. البته یک امید هم هست: زمانی که دولت حزبی در لهستان مرام دار بود و بر اساس مرام خود آشکار و پنهان با مذهب ضدیت میکرد، کلیسا و آموزه های مذهبی نزد مردم مقبولیت یافت. حالا که دولت ها مرام خود را به ترویج مذهب و نقض حقوق زنان براساس آموزه های آن اختصاص داده اند، شاید فرهنگ مردم لهستان راحت تر بتواند از قید و بندهایی که میخواهند بر اساس آموزه های سنتی و مذهبی بر پای زنان ببندند، خلاص شود. به هر حال تجربه ایران شاهد این واقعیت است.

* و سرانجام به یک چیز قابل انکار نیست: بالاخره، زندگی و دنیای معاصر، به نحوی راه خود را در این صومعه باز کرده بود. برگرفته از سایت روشنگری

* دیدگاه *

نگاهی به شرایط ایران،

منطقه خاورمیانه و کشورهای همسایه

مرجان افتخاری

همه نیرو های چپ و انقلابی، آزادیخواهان و نیروهای مترقی ایرانی و خارجی، اتحایه های سراسری کارگری اروپا، تمام مردم صلح دوست جهان و نیرو های ضد جنگ - ضد امپریالیسم را در سرا سر دنیا باید به جبهه ضد جنگ در ایران که جز ویرانی، آواره گی و هر نکبت دیگری که جنگ همراه خود به بار میآورد بسیج کرد. در عین حال، همه این نیرو ها را به ضدیت با رژیم سرکوبگر، واپس مانده، جنگ افروز و مداخله گر جمهوری اسلامی دعوت کرد. در همین راستا، باید هرچه سریعتر در مقابل نیروهای ایرانی که خواهان حمله نظامی با ایران هستند ایستاد و آنها را افشاء و ایزوله کرد.

بلاتکلیفی در فلسطین، (حماس و الفتح)

پس از بقدرت رسیدن حماس در ژانویه 2006، یکپارچگی ملت فلسطین در رابطه با مسائل داخلی و رویارویی با اسرائیل مورد سوال جدی قرار گرفت. این گسست، پس از قطع کمک های مالی اتحاد اروپا و تحریم اقتصادی آنها بیش از هر زمان دیگر نشان داده شد. بیشتر مردم فلسطین و ارگان های دولتی، تنها با این کمک میتوانند بکار و زندگی خود ادامه دهند. الفتح که در انتخابات شکست خورده بود، دولت وحدت ملی را جهت برخورداری از کمک های اتحاد اروپا، رفع مشکلات اقتصادی و تقسیم قدرت پیشنهاد کرد. ولی تشکیل چنین دولتی در 2 نوبت، و تقسیم قدرت سیاسی حتی پس از کنفرانس ریاض، به ابتکار عربستان سعودی امکان پذیر نشد. پس از درگیری های داخلی خونین که از ماه دسامبر 2006 آغاز شد، بالاخره، در 15 ژوئن 2007 به اوج خود رسید. در این درگیری های خونین تعدادی زیادی کشته، زخمی و عده ای هم تحت تعقب قرارگرفتند. بسیاری از فلسطینی های ساکن نوار غزه این ناحیه را ترک کردند، و عملاً فلسطین به دو قسمت با دو قدرت سیاسی تقسیم شد.

در این فاصله، جامعه بین المللی، اتحاد اروپا، آمریکا و حتی کشورهای عربی (مصر، عربستان سعودی و اتحاد عرب) هیچگونه دخالتی نکردند و یا به عبارتی موضوع را به حال خود رها کردند. به نظر میآید که حساسیت مسئله فلسطین، حمایت از این یا آن جناح نه تنها به بهتر شدن اوضاع کمک نمیکند بلکه اوضاع را بیش از این بحرانی خواهد کرد. الفتح و رهبری آن از آنچنان اتوریته و محبوبیتی نه در بین فلسطینیان برخوردار است و نه در دنیای عرب. گروه تروریستی حماس هم مورد اعتماد مردم فلسطین و کشورهای عربی، بویژه مصر و اتحاد عرب نیست. بنابراین هیچ وزنه سنگینی برای حمایت از این یا آن جریان وجود ندارد. به همین دلیل همه کشور ها این تقسیم قدرت و دو قسمتی را به حال خود رها کرده اند. گرچه هنوز همه از صلح در فلسطین و تشکیل دولت مستقل فلسطینی صحبت میکنند و خانم رایس به همین مناسبت دیداری را در منطقه داشت ولی موضوع در همین حد باقی مانده است.

اتحاد اروپا و آمریکا قادر به هیچگونه مانور و یا تصمیم گیری در این مورد نیستند. هر گونه تصمیم گیری در این مورد اوضاع خاورمیانه را وخیم تر و بر آتش جنگ و گسترش تروریسم خواهد افزود. به همین دلیل، در حال حاضر تنها مانور های دیپلماتیک " ایزوله" مانند سفر برنارد کوشنر (وزیر امور خارجه فرانسه) به لبنان و اعلام نظر او در مورد مسئله فلسطین مشاهده میشود.

در کنار این وضعیت، جریان های واپس مانده تاریخی، مانند "حزب التحریر" که به سیستم خلیفه ای مسلمانان معتقد است (به ترجمه 7.09.2007 از روزنامه لیبراسیون مراجعه کنید) از سرخوردگان درگیر های نیرو های فلسطینی سوء استفاده کرده و در حال سازماندهی و گسترش در منطقه هستند.

اسرائیل که پس از جنگ با حزب الله و شکست در این جنگ با بحران سیاسی شدیدی روبرو شده بود، با تغییراتی در کابینه و ریاست جمهوری توانست در طی یک سال گذشته به بحران درونی پاسخ دهد. آنچه که در حال حاضر و بیش از هر چیز دیگر موجب نگرانی اسرائیل است مسئله فلسطین نیست، بلکه پروژه اتمی ایران است. بارها، بویژه،

پس از رژه نظامی اخیر ایران و به نمایش گذاشتن سلاح های دوربرد، اسرائیل خطر جمهوری اسلامی هسته ای را بار دیگر بطور جدی متذکر شد و منتظر تصمیم آمریکا و متحدان آن میباشد.

شرایط در ایران و عراق

نیازی به توضیح زیاد و تکرار جزئیات در رابطه با آشفته بازار عراق نیست. بطور خلاصه، طرح و سیاست "خاورمیانه بزرگ" نئوکان ها که بطور عمده برای در اختیار گرفتن منابع انرژی خاورمیانه و کشورهای کوچک متعلق به شوروی سابق بود و همچنین، ایجاد بازار مناسب برای استفاده از نیروی کار و مواد اولیه ارزان این کشور ها با شکست مواجه شده است. این سیاست در سال 2003 با اشغال عراق، ضعیف ترین حلقه کشور های خاورمیانه در آن زمان شروع شد. در حال حاضر، سیاست "خاورمیانه بزرگ" نه تنها نتوانست گامی به پیش، بلکه، در شکست آن تمام کشورهای اروپایی، آسیایی و خاورمیانه ای نیز هم صدا هستند. این شکست را نباید به مبارزه و مقاومت مردم عراق و یا " نیرو های مترقی" عراقی نسبت داد. بر عکس، این شکست ناشی از تمرکز تقریباً تمام گروه های تروریستی، فنتیک، عرب های ناسیونالیست، طرفداران رژیم سابق و دخالت های مستقیم رژیم اسلامی است، که با آدم کشی، ترور، ایجاد جنگ، اختلافات مذهبی، قومی و قبیله ای دست به کشتار وسیعی زدند. (در مقابل 3000 و یا کمی بیشتر از نیروهای آمریکایی چندین هزار از مردم عادی و بی پناه عراقی به دست همین گروه های نامبرده کشته شده اند).

از همان ابتدا، نقش جمهوری اسلامی در تشکیل و آموزش گروه های متعدد نظامی (ارتش بدر و مهدی)، تجهیزات نظامی و دامن زدن به مسائل مذهبی و قومی بارها در اخبار منعکس شد. بر عکس افغانستان، جمهوری اسلامی در عراق بدنبال منافع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی مشخصی است. تا بتواند دامنه و حوزه جمهوری اسلامی را از چهارچوب ایران فراتر برده و همانطور که بارها به شکلهای مختلف مطرح کرده است رهبری اسلامی و قدرت مطلق خاورمیانه را در دست داشته باشد. سیاست جدید مقتدا صدر و آیت الله سیستانی که در هفته اخیر بار دیگر صحنه سیاسی عراق را بخود اختصاص دادند و طرح "اتحاد سنی و شیعه" در مقابله با القاعده پس از 4 سال کشت و کشتار، جنگ های فرقه ای و مذهبی درست در موقعی مطرح میشود که جمهوری اسلامی در وضعیت و موقعیت ضعیف و حساسی قرار دارد.

در سال 2006، رژیم اسلامی در موقعیت برتری قرار داشت. و سعی کرد با بکار گیری سیاست هائی از ارسال پرونده هسته ای به مجمع عمومی سازمان ملل، و تصمیم در مورد تحریم اقتصادی را برای مدتی به حالت تعلیق در آورد. همزمان، با جریانات ارتجاعی منطقه، حزب الله، حماس و سوریه و جنگ تابستان 2006 لبنان تا حدودی موفق به آشفته کردن منطقه و قدرت نمایی سیاسی و نظامی شد. پس از آن، از موضع قدرت حاضر شد بطور مستقیم و بدون واسطه در 2 نشست عراق و مصر با نمایندگان آمریکا وارد مذاکره شود. ولی در نهایت، نتوانست سیاست آمریکا، اتحاد اروپا، روسیه و چین را در رابطه با پروژه هسته ای و تحریم های اقتصادی تغییر دهد. یا به قول معروف با داد و گرفتن امتیاز هائی راه گزیری پیدا کند.

بحران اقتصادی پس از تحریم شورای امنیت سازمان ملل شدت بیشتری یافته است. بالا رفتن قیمت بنزین و جیره بندی آن انعکاس مستقیم تحریم محسوب میشود، که بار آن بر دوش کارگران و مردم تهدست کشورمان است. بسته شدن و تعطیل بسیاری از مراکز تولیدی، کارخانجات، اخراج و نپرداختن حقوق کارگران، افزایش بیکاری و اعتراضات تقریباً ادامه دار کارگری در همین رابطه معنی پیدا میکند. حرکت ها و جنبش های اجتماعی معلمان، زنان و دانشجویان و سرکوب های دائمی این جنبش ها انعکاس واقعی شدت بحران اقتصادی است. رژیم اسلامی برای جلوگیری از جنبش های دمکراتیک، آزادیخواهانه و حق طلبانه مردم، سرکوب عربیان، اعدام های خیابانی، سنگسار و قطع عضو را بشکل گسترده ای در همه جا بکار گرفته است. در عین حال در سطح جهانی در جستجوی متحدان و حامیان سیاسی است تا به این طریق بتواند احتمال حمله نظامی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل به مراکز هسته ای را خنثی سازد. در همین رابطه از چندی پیش، رفت و آمد های دیپلماتیک با کشورهای همسایه شمالی و عربستان سعودی را انجام داده است.

بر خلاف حمله نظامی به عراق، این بار آمریکا نمی خواهد بدون جلب توجه و هماهنگی با اتحاد اروپا، چین و تا حدودی روسیه وارد درگیری دیگری گردد. به همین مناسبت ملاقات هائی بین وزیر امور خارجه فرانسه، انگلیس و آلمان صورت گرفته است. لازم به تذکر است

که کوشش (وزیر خارجه فرانسه که سابقه دیپلماتیک مهمی دارد) با طرح صریح "جنگ" در ایران، اعتراضات شدیدی را در سطح بین المللی بوجود آورد. که سعی کرد در ملاقاتهای خارجی خود و سنوهای خبرنگارانی که او را زیر ضرب گرفته بودند حرف خود را پس گرفته و جای آنرا به " مذاکره "تغییر دهد. در ضمن، رئیس جمهور فرانسه بار ها ایران هسته ای را غیر قابل قبول و خطرناک دانسته است. با تمام تحلیل ها و پیش بینی های سیاسی، اوضاع در این منطقه از جهان بیگونه ای است که در هر لحظه کوچکترین جرقه یا حادثه ای میتواند جنگ مهمی را در این نقطه از جهان شعله ور کند. ربودن 2 سرباز اسرائیلی و جنگ 1 ماهه اسرائیل-حزب الله و یا جنگ داخلی در فلسطین و تقسیم آن نمونه هائی هستند غیر قابل پیش بینی. در همین رابطه، همه نیرو های چپ و انقلابی، آزادیخواهان و نیروهای مترقی ایرانی و خارجی، اتحادیه های سراسری کارگری اروپا، تمام مردم صلح دوست جهان و نیرو های ضد جنگ ضد امپریالیسم را در سرا سر دنیا باید به جبهه ضد جنگ در ایران که جز ویرانی، آواره گی و هر نکت دیگری که جنگ همراه خود به بار میآورد بسیج کرد. در عین حال، همه این نیرو ها را به ضدیت با رژیم سرکوبگر، واپس مانده، جنگ افروز و مداخله گر جمهوری اسلامی دعوت کرد. در همین راستا، باید هرچه سریعتر در مقابل نیروهای ایرانی که خواهان حمله نظامی با ایران هستند ایستاد و آنها را افشاء و ایزوله کرد.

پاکستان و انتخاب مجدد پرویز مشرف

در 6 اکتبر 2007، ژنرال پرویز مشرف، با رای غیر مستقیم، بایکوت و غیبت اپوزیسیون به ریاست جمهوری پاکستان انتخاب شد. مشرف که طی کوتاهی 12 اکتبر 1999 بقدرت رسیده بود، در 20 ژوئن 2001 برای اولین بار رئیس جمهوری این کشور شد. از قبل مشخص بود که پرویز مشرف، با توجه به قدرت و نیروی کافی در پارلمان، ضعف اپوزیسیون و حمایت امپریالیسم آمریکا بدون هیچ مشکلی انتخاب خواهد شد.

در تمام دوران اول ریاست جمهوری، پرویز مشرف سعی کرد با سیاست دوگانه حمایت بخشی از نیرو های مذهبی و آمریکا را در مبارزه با تروریسم بدست آورد. در اکثر کتاب ها و مطالبی که در مورد مذهب اسلام، رهبران مذهبی، و تروریسم اسلامی نوشته شده است کمتر به مورد پاکستان و نقش آن به عنوان یک کشور مسلمان، آموزش های دینی و اسلامی، مدرسه های قرآنی، و وجود یک شبکه بزرگ تروریستی اشاره شده است. در حالی که به نظر می آید با توجه به گذشته این کشور، مانند عربستان سعودی، لبنان، مصر و یا سایر کشور های اسلامی در مسائل مربوط به احزاب و گروه های تروریستی نقش و جایگاه خود را دارد. با نگاهی کوتاه به گذشته نه چندان دور این کشور به چگونگی رشد گروه های اسلامی، تشکیل مدارس قرآنی، رابطه آن با طالبان و افغانستان پی خواهیم برد.

با روی کار آمدن ژنرال ضیاءالحق در سال 1977 (2 سال قبل از بهمن 57) حزب (Pakistan Peoples party PPP) یا حزب مردم پاکستان، اسلامیزه کردن جامعه مدنی این کشور شکل رسمی و قانونی به خود گرفت و رهبران مذهبی در قدرت سیاسی در تدوین قوانین اسلامی شرکت کردند. به این ترتیب، قوانین شرع اسلام جای قوانین حقوقی و مدنی را گرفت، مانند قطع اعضاء بدن مجرمین، زکات و اجباری شدن تدریس فقه اسلامی و زبان عربی در مدارس. در این میان احزاب کوچک دیگر اسلامی که خواهان اسلامیزه شدن جامعه بودند با توجه به حمایت های سیاسی و کمک های مالی دولت ژنرال ضیاءالحق گسترش یافتند و حزب بزرگ "جماعت اسلامی" یا " جما اسلامی" تاسیس مدارس اسلامی، تعلیم دروس و آموزش مساجد را به شکل بسیار ارگانیزه شده ای در سطح کشور بویژه در مرز های شوروی سابق، چین و افغانستان گسترش داد. گروه "جماعت اسلامی" در مصر، قسمت آسیای جنوب شرقی، تایلند، کامبوج و بویژه در اندونزی بسیار فعال است. در همین رابطه، با اشغال افغانستان توسط روسیه در سال 1978، حمایت همه جانبه (نظامی، مالی و آموزشی) از ارتجاعی ترین گروه های اسلامی توسط امپریالیسم آمریکا و عربستان سعودی در پاکستان شروع شد. ضیاءالحق، به مدت 11 سال از 1977 تا 1988 توانست در سطح وسیعی بنیاد های اسلامی را در پاکستان تثبیت کند. در زمان اشغال افغانستان، مرزهای پاکستان محل آموزش های نظامی گروه های اسلامی توسط آمریکائی بود، عربستان سعودی، ثروتمند ترین کشور خاورمیانه، با کمک های مالی خود به رهبران مذهبی در ایجاد مدارس قرآنی و احزاب اسلامی هیچگونه دریغی نکرد. مرز ها و کمپ های پناهندگان افغان در هر دو دوره، اشغال توسط شوروی و رژیم طالبان که در فقر و تهی دستی کامل بسر میبردند بستر بسیار مناسبی برای فعالیت احزاب اسلامی، مدارس قرآنی و تروریستها بود. بطوریکه بعد ها دولت پرویز مشرف در کنترل این کانون های

تروریستی و فئاتیک های اسلامی دچار مشکل شد. بطور نمونه، تظاهرات خشونت آمیز در اعتراض به کتاب سلمان رشدی (در حالی که این کتاب به زبان اردو منتشر نشده بود) کاریکاتورهای محمد و در ژوئیه 2007 درگیری های چند هفته ای مسجد سرخ در اسلام آباد که به کشته و زخمی شدن تعداد زیادی منجر شد گویای مشخص قدرت و نفوذ احزاب اسلامی است.

در این میان، پرویز مشرف سیاست دوگانه ای را در رابطه با احزاب اسلامی و مبارزه با تروریسم که مورد حمایت آمریکا بود پیش برد. بطوریکه هر دو طرف را در شرایط بسیار حساس راضی نگهداشت. مانند کنترل مرز ها، پی گیری و دستگیری افراد مهم القاعده در منطقه مثلی معروف. ولی هیچگونه محدودیتی در رابطه با گروه های اسلامی، مدارس قرآنی و حتی آموزش نظامی و تروریستی در کمپ های مرزی ایجاد نکرد. به نظر می آید پرویز مشرف، همین شیوه دوگانه را برای دوره دوم ریاست جمهوری ادامه دهد. البته شکست یا پیروزی نیرو های آمریکائی و کشورهای اروپائی در افغانستان میتواند در تعیین سیاست پرویز مشرف نقش عمده ای داشته باشد. در این میان تغییر و تحولات در ایران راهم نباید نادیده گرفت.

بی ثباتی و پیشروی نیروهای ارتجاعی طالبان در افغانستان

پس از 11 سپتامبر، و روی کار آمدن رژیم حامد کرزای، تعداد کثیری از نیروهای طالبان و القاعده که در چند سال اخیر، بطور پراکنده در ایران، کوههای دور افتاده افغان و منطقه مرزی پاکستان پراکنده شده بودند، بار دیگر سازمان یافته تر در شهر های مرزی شروع به حرکت های نظامی کردند. ولی اکنون بیش از یک سال است که بطور گسترده ای به حرکت های تروریستی، آدم ربائی، انفجار در قلب کابل و حتی در بین نیروهای چند ملیتی دست میزنند.

تعدادی از افراد خارجی که برای سازمانهای فرهنگی و یا پزشکی کار میکنند (ONG) و همچنین ژورنالیست ها جزء گروگان ها طالبان هستند، که بعضی از آنها بقتل رسیده اند. با روند وقایع، حوادث و پیشروی سریع نیرو های ارتجاعی طالبان، میتوان چنین نتیجه گرفت که سیاست آمریکا در مبارزه با تروریسم و حمایت از دولت حامد کرزای نه تنها موفق نبوده بلکه بقول معروف در کلاف سر در گمی گیر کرده است که نه راه پیش و نه راه پس دارد.

جمهوری اسلامی، در آشفته کردن اوضاع افغانستان و یا به عبارتی پیشروی طالبان نقشی اگر چه نه برجسته، ولی قابل ملاحظه دارد. تجهیزات نظامی و لوجستیک رژیم اسلامی و حتی ایجاد شبکه اطلاعاتی این رژیم، موضوعی است که بار ها هم از طرف حامد کرزای و هم نیروهای چند ملیتی مطرح شده است.

ولی، جمهوری اسلامی در حال حاضر کمترین منافع اقتصادی، فرهنگی و مذهبی را در افغانستان جستجو نمی کند. رژیم اسلامی تقویت نیرو های واپس مانده طالبان را تنها و تنها برای ماتورهای قدرت در مقابل آمریکا بکار میبرد، که تا حدود زیادی هم موفق شده است. با گذشت 6 سال و واژگونی رژیم ملا عمر و القاعده در افغانستان، هیچ یک از کشورهای غربی، هیچ طرح اقتصادی که بتواند اندکی بافت اقتصادی و در نتیجه بافت فرهنگی، عشیرتی-قبیله ای را در این کشور کاهش دهد در برنامه خود ندارند. در حالی که در بسیاری از کشور های کوچک جدا شده از شوروی سابق در هر دو قسمت اروپائی و آسیائی (آذربایجان، ترکمنستان، قرقیزستان و ...) سرمایه گذاری های نسبی انجام شد. بویژه آنجائی که نفت و گاز اهمیت بیشتری داشت.

مردم زجر کشیده افغان که در فقر و بدبختی و وحشت باز گشت طالبان زندگی میکنند در هیچ دورانی نه اشغال شورویها، نه ملا عمر و نه اکنون هرگز تغییری در وضعیت خود مشاهده نکردند. در حال حاضر، دولت حامد کرزای از هر نظر نا توان تر از آن است که بتواند باری از دوش مردم افغان بر دارد و تغییری هر چند کوچک در این کشور بوجود آورد.

ثبات و یا عدم ثبات حکومت حامد کرزای همانگونه که هست، به عوامل چند گانه ای در منطقه و کشورهای همسایه بستگی دارد.

1- سرمایه گذاری در حد صنایع کوچک، بخش کشاورزی و ایجاد کار (پروژه هائی که در بعضی از مناطق هند و بنگلادش تا حدودی تغییری را در زندگی مردم بوجود آورده است)

2- سیاست پرویز مشرف در دور دوم ریاست جمهوری در رابطه با گروه های تروریستی، کنترل مرزها، همکاری مستقیم با حامد کرزای.

3- اوضاع و شرایط در عراق، پیشروی هر یک از طرفین در گیر در این منطقه، القاعده، جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا

4- وضعیت ایران بطور مشخص، پروژه هسته ای رژیم اسلامی

13.10.2007